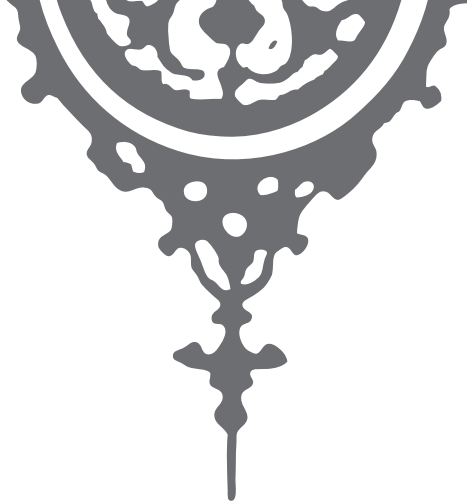






تقدیم به ساحت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام که با صلح
باشکوهش امام حسین علیه السلام و قیامش را به ما فهماند...
و تقدیم به شهید کربلا که مهدی یآوری را به ما
آموخت...

سرشناسه	:
عنوان و پدیدآور	: عاشورا + - ۴۰ / ناهید لاله زاری
مشخصات نشر	: کارگروه زیست حسینی، ستاد معرفتی و علمی اربعین، مجموعه فرهنگی تربیتی ریحانة النبی (س)، حکمتکده علم نافع مشهد مقدس
مشخصات ظاهری	:
شابک	:
وضعیت	: فیا
فهرست نویسی	:
یادداشت	: اربعین ۱۴۰۱ ه.ش (۱۴۴۴ ه.ق)
یادداشت	:
آوانویسی عنوان	:
موضوع	: سفرنامه تدبری از ذی الحجه تا اربعین
رده بندی کنگره	:
رده بندی دیویی	:



یک امت و تمدن توحیدی چه پشتوانه هایی دارد و چه چیزهایی را باید در خود و در دیگران تقویت کند و از چه چیزهایی به عنوان موانع حذر نماید...
این سفرنامه، حکایت معرفت و دلدادگی به حریم اهل بیت و برگرفته از معارف اساتید گرانقدر احمد رضا اخوت، حسن پُرسا و مرحوم علی صفائی حائری است.

با این امید که چراغ راه منتظران حقیقی که پا در مسیر پیاده روی اربعین و دل در گروی تحقق جامعه مهدوی و ظهور دارند، باشد.

لاله زاری

مرداد ماه ۱۴۰۱



مقدمه

عاشورا به علاوه/منهای ۴۰، حکایت هشتاد روز دلدادگی و چرخیدن دور سر بهترین انسان‌هاست...
از ابتدای ذی الحجه تا بیستم ماه صفر...
از میقات موسی عَلَيْهِ السَّلَام و جانشینی هارون و گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل تا عرفه و قربان و غدیر و مباحله تا روزهای نزول عطر ولایت و امامت در آیه های اولی الامر و ولایت و تطهیر و هل اتی و سپس عبور از محرم و عاشورا تا اربعین.
سفر تدریجی یک انسان امام‌خواه و ظهورخواه که می‌داند در کجای تاریخ ایستاده است و برای ایجاد

ذى الحجه



ذی الحجه-۱ 

موسی علیه السلام به میقات می‌رود و برادرش هارون به

جانشینی معرفی می‌گردد...

۳۰ روز؟

نه!

۱۰ روز دیگر اضافه میشود و غیبت کمی طولانی تر...

سامری فضیلت از کف داده‌اش را خرج گوساله‌ای میکند...

گوسالهٔ صِداداری که گوشها را با تزویر و چشمها را با زر،

کور میکند...

و میشود آنچه نباید...

مردم از فرعون نجات یافته، میشوند اسیر گوساله...

اسیر زر و تزویر...

اسیر بندی بدتر از فرعون، که اگر فرعون گفت: خدا و



اله تان منم، سامری گفت: خدایتان را من با دستانم می سازم آن هم با همان علقه ها و دلبستگی های خودتان! در حقیقت نمادی از ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ أَخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾ و شاید ریشه اومانیسیم! بت پرستی و خودپرستی مدرن!

و هارون ع تنها ماند... با جمع اندکی از مؤمنین... موسی بازگشت و دندان خشم سایید بر خلق گمراه... گوساله به آتش سپرده شد، اما رسم گوساله پرستی؛ نه! گوساله خاکستر شد، اما عشق به زر و فکر کوتاه، نه!



ذی الحجه-۲

و حسین ع عرفه می خواند و در میانه حج، از سرزمین وحی کوچ می کند تا بگوید از این گوساله پرستی ها بیزار است... بگوید چرخیدن گوساله پرستها حول خانه خدا را طاقت ندارد... باید برود...

باید برود تا دینِ جدش را زنده کند...

حسین ع حج را نیمه رها میکند، تا برائت از دین التقاطی را فریاد بزند.

که گاهی برائت از مشرکین، خروج و هجرت می طلبد...

حسین ع می رود و جمعی فقط رفتنش را نگاه میکنند،

و تو مأمور میشوی به گزاردن دو رکعت نماز... بخوانی و یادآور شوی که اگر در غیبت رسول، از امام و

جانشین او پیروی نکنی، میشوی گوساله پرست!

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾

(اعراف، ۱۴۲)





اما از چرایی رفتنش نمی‌پرسند!

و شاید این ندانستنی است از روی اختیار و به نفع

آمالشان!

و اکنون نیز عده‌ای هستند که هنوز نفهمیده‌اند که کعبه

بی‌امام، دیواره‌ایست خالی... نه محل میعاد و وعده‌گاه

با معبود...



ذی الحجه-۳

امروز روز ورود رسول الله ﷺ به مکه است، برای
حجه‌الوداع...

برای حجه‌ای که به واقعه غدیر خم منتهی میشود...
رسول خدا حج می‌گزارد و جمعیت انبوهی با ایشان
حج می‌گزارند...

اما مثل همیشه عده‌ای از مناسک و اعمال فقط ظاهر را
فهمیده‌اند!
نمونه عینی اش همان‌ها که حج انجام دادند، اما غدیر
را نفهمیدند!



شاید نخواستند بفهمند حج، نمادی است از مسلمان
واقعی شدن، اسلام آوردن، تسلیم شدن...
ندای حج را نشنیدند که گفت:
حاجی جان! ای که به قصد خدا درآمدی...
«تلبیه» کردی، یعنی به خدا جواب «بله» دادی...
«لبيك اللهم لك لبيك» گفتی یعنی خدایا «بله»،
خدایا «قبول»

اکنون که دعوت خدا را جواب دادی، نکند
دعوتکننده‌های دیگر و جاذبه‌های دیگر تو را براباید...
که اگر بُرد، معلوم است در تلبیه‌ات صادق نبوده‌ای...

حاجی جان! یادت هست در این تلبیه، چرایی فقط
به خدا «بله» گفتن را هم تکرار کردی؛ اینکه فقط
خداست که صاحب حمد و نعمت و مُلک است و
برای او شریکی نیست؟
«ان الحمد و النعمه لك و الملک لا شريك لك
لبيك»

و کسانی که ندای حج را نشنیدند، غدیر را هم درک
نکردند،

و سبب شدند که چند سال بعد، فرزند رسول خدا 6
در همین ماه ذی‌الحجه، حج را نیمه تمام بگذارد و برود
به سوی کربلا...



ذی‌الحجه-۴

حاجی جان! تو میدانی تفاوت «طواف» و «تیه»
چیست؟

بله هر دو، چرخیدن است... دور زدن...

اما این کجا و آن کجا؟

اکنون که «تلبیه» گفته‌ای، به خدا «بله» گفته‌ای، تسلیم
شده‌ای و اسلام آورده‌ای، اکنون نوبت طواف است...
طواف و چرخشی که سیر باشد، رفتن باشد، جهت دار
و هدف دار و مقصوددار باشد و طوافی که رو به خدا
باشد...

مراقب باش! نکند اشتباهی بچرخ، نکند رو از خدا
گرفته باشی و نکند دور بعدی با دور قبلی یکی باشد...





نکند تاریخ در مورد تو تکرار شود، مانند بنی اسرائیل
شوی که تسلیم امر خدا نشدند، « بله » نگفتند و لذا
دچار « تیه » و سرگردانی شدند...
آن هم ۴۰ سال...
شب تا صبح و صبح تا شب میرفتند و می‌رفتند ولی
خود را در جای اول می‌دیدند...

﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُرْمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي
الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (مائده، ۲۶)

و این تفاوت طواف و تیه است که طواف، سیر و رفتن
است و تیه سرگردانی و درجا زدن...

اکنون در حال خودت مطالعه کن... چه می‌کنی در این
گذر زندگی؟

در این شب را صبح کردن و صبح را به شب رساندن؟
آیا در حال طواف هستی یا در حال تیه؟

در حال رفتنی یا در حال درجا زدن؟

یادت باشد آنها که حسین علیه السلام را تنها گذاشتند، تفاوت
طواف و تیه را نفهمیدند... دور کعبه چرخیدند، اما در
حال «تیه» نه طواف!

و آنها همانهایی بودند که قبل‌تر «غدیر» را نفهمیدند...



یادت باشد بین طواف و تیه، تفاوت بسیار است...

یادت باشد حج، یادآور اسلام و تسلیم ابراهیم علیه السلام
است که به امر خدا « بله » گفت و همسر و فرزندش را
در سرزمین خشک و غیر ذی زرع رها کرد...
و یادت باشد تنها خداست که همیشه مورد اطمینان
است...

فقط به خدا «بله» بگو...

نکند عمری تیه کنی و نفهمی!





نه! همین جا... پشتِ مقام ابراهیم...

پشت سنگی از جنس سنگِ مرمرِ خارا...

پشت یک سنگِ سخت! دقت کن! سنگ سختی که پای

ابراهیم علیه السلام حدود ۱۰ سانتیمتر در آن فرو رفته است...

﴿وَالتَّحِذُ وَالْمَقَامُ الْمَقَامُ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ (بقره، ۱۲۵)

ای ابراهیم!

تو چگونه ایستادی بر این سنگ سخت که اینگونه جای

قدمت در آن فرو رفت؟

تو چگونه در راه مسئولیتها ایستادی و متزلزل نشدی که

قدمگاهت نماد شد؟

محل نماز...

محلّی که بگوید، تو ای مسلمان که تلبیه گفتی و طواف

کردی، فکر نکن که همه چیز تمام شده... نه!

اکنون نوبت ایستادن است... نوبت اقامه بستن...

نوبت اجرای مسئولیتها...


آنچنان که ابراهیم ایستاد...

زیر مسئولیتهای سنگین، سنگها سوراخ میشود، اما تو

از پا نیفت...

شل و سست و بی حال و ضعیف نباش...

حاجی!

ذی الحجه-۵ 

و اکنون

تویی و ماه ذی الحجه و حجّی که آمده است تا سبک

زندگی ات شود...

آمده است که هر روز و هر ساعت، خودت را حاجی

بدانی و در طواف و سیر به سوی خدا باشی بعد از تلبیه

و « بله » گفتن به او...

و حالا نوبت نماز است... نماز بعد از طواف...

اما کجا؟

نماز در پشت مقام ابراهیم...

چرا اینجا؟ نمیشود کمی آنطرفتر؟





غدیر نزدیک است،

روز تجدید عهد با علی علیه السلام و فرزندان علی...

گامهایت را محکم کن!

مولا، شیعه ابراهیمی میخواهد...

برای تجدید عهد با مولایت چه میکنی؟

فراموش نکن که عاشورا از غدیر میگذرد و آنها که در

غدیر لغزیدند، در عاشورا امام را تنها گذاشتند...

و حاج قاسم‌ها و ابومهدی المهندس‌ها «نماز در مقام

ابراهیم» را خوب فهمیده بودند...



ذی الحجه-۶

و تو تمرین میکنی حج را... که سبک زندگیاات شود...

«تلبیه» کردی یعنی فقط به خدا «بله» گفتی که

نتیجه‌اش شد «احرام»...

«احرام» یعنی تمام دعوت‌های دیگر و دربهای دیگر،

بسته... تمام جاذبه‌های دنیایی و دلدادن به آنها،

ممنوع...

سپس «طواف» کردی، سیر و حرکتی به سوی خدا که

باید کار هرروز و هر لحظه‌ات باشد...

«نماز در مقام ابراهیم» خواندی که در مسئولیتها کم





نیاوری...

اکنون نوبت «سعی» است...

و دراین «سعی»، هاجر، الگوی توست...

زنی که همراه فرزند خردسالش به امر خدا در بیابانی بی‌آب رها شده است و او بدون ذره‌ای ناله و گلابه، درد را به جان می‌خرد،

به خدا وثوق و اطمینان دارد و «سعی» میکند بین دو کوه صفا و مروه راه، با طول چهار کیلومتر...

برای یافتن آبِ حیات...

و او در این «سعی» اش هرگز از کعبه، یعنی از هدف رو بر نمی‌گرداند...

و تو نیز باید اینگونه باشی...

او علاوه بر جهت‌مندی و اطمینان، سرعت و شتاب و هروله هم دارد...

و اکنون تو و «سعی» ات!

و وظایفی که در زندگی برای برپایی کلمهٔ توحید داری...



اصلاً آیا «سعی» ای داری؟

تلاشی جهت‌مند...

همراه با هروله و شتاب...

و دارای اخلاص و امیدواری به خدا...؟

و تو می‌دانی که در این عصر ظهور در حکومت

اسلامی شیعی، بارهای زیادی بر زمین مانده...

از آموزش و پرورش و اقتصاد و تولید و فضای مجازی

و...

آیا برنامه‌ای داری برای یک «سعی» باشکوه؟

غدیر نزدیک است... روز تجدید عهدها... روز

سبک‌کردن بارِ ولی... تو چه می‌کنی؟





باید خودت را همچنان مدیون خدا ببینی...

باید خودت را فقیر محض بدانی...

تقصیر را که کردی در ظاهر و باطن، آن وقت می‌توانی

از احرام اول خارج شوی...

علی جان! غدیر نزدیک است، کوتاهی‌ها و تقصیرهایم

را در باب ولایت و امامت و شیعه‌بودن و جامعه‌سازی

و تمدن‌سازی و تربیت و رشد و... خودت با دستان

خیبریات درمان و جبران کن...

و کاش بفهمم مقصرِ باتلاش خیلی بهتر است از مقصرِ

بی‌تلاش... که دومی، اصلاً احرام نبسته است که

بخواهد با تقصیر، از احرام خارج شود!

ذی الحجه-۷



حاجی!

تلبیه و احرام و طواف و سعی کردی...

قبول باشد!

اما... نکنند مغرور شوی...

نکند فکر کنی که تمام، همه تکالیفم را انجام دادم...

دیگر من بنده خوب خدایم!

نه!

صبر کن...

نوبت تقصیر است...

و تقصیر یعنی تو با تمام سعی و کوششی که کرده‌ای،

خودت را مقصر بدانی...

و هرگز از این حالت خارج نشوی...





شاید با معرفتی جدیدتر و عمیقتر برگردی...

باید ره به سوی عرفات بگشایی...

و امروز عجیب بوی حسین علیه السلام را میدهد...

آقا هم احرام بسته...

آقا هم از مکه خارج میشود...

اما به سوی کجا...

امام به سوی کوفه خارج میشود...

حاجی!

امامت دارد می رود...

آن هم وسط حج...

نمیخواهی بپرسی مگر چه شده است؟

نمیخواهی بدوی؟ خودت را جلوی پاهای مبارکشان

بیندازی و بگویی آقا چرا حج را نیمه تمام میگذارید؟

آقا جان!

چرا دو روز دیگر نمی مانید؟

چرا قربانی تان را در همین سرزمین به قربانگاه نمی

برید؟



ذی الحجه - ۸

و امروز، هشتم ذی الحجه

یوم الترویة

حاجی بلند شو!

تو که دیروز با تقصیر و اظهار کوتاهی عمل در مقابل

خدا، از احرام خارج شدی،

دوباره احرام ببند...

و چه نیکو که با آب زمزم - همان آبی که با «سعی»

هاجر و لطف بیدریغ خدا از زمین جوشید - مُحْرِم

شوی...

اکنون باید از مکه و کعبه خارج شوی، باید کوچ کنی تا



مگر چه اتفاقی افتاده است؟

حاجی!

تو کدام را انتخاب میکنی؟

همراهی با جماعتی گوساله‌پرستِ اسیر زر و زور و

تزویر؟

یا همراهی با امام و یاری او؟

«تیه» به دورِ خانهٔ خالی خدا، یا «طواف» دور ولیِّ

خدا؟

حاجی!

تکلیفت را مشخص کن!

تو کدام طرف ایستاده‌ای؟

عاشورا از غدیر میگذرد...

نکند قافلهٔ غدیر بیاید و برود و تو اسیر این دنیایِ کم،

مانده باشی...

نکند امامت ندای «هل من ناصر ینصرنی» سر داده

باشد و تو سرگرم ظواهر و دنیا و تجملات و خرید باغ و



ویلا و مبل و ماشین!

حاجی بلند شو!

دوباره احرام ببند...

حواست باشد به چه کسی یا چه چیزی «تلبیه» و «بله»

میگویی...

به خدا یا به شیطان...

به دنیا یا آخرت؟

به امام یا طاغوت؟

به غدیر یا سقیفه؟

به دوروزهٔ دنیا یا به ابدیت؟

به مرگ در بستر یا شهادت در راه خدا؟

حاجی چه میکنی؟

امامت دارد میرود...





روز تلاقی و یکی شدن عرفان و عشق و وفا و جهاد و
خون و شهادت و سفیر و امام و...

روز حقیقی عرفه و شناخت...
و چه قدر با شکوه است این روز...

امروز روز حرف و سخن نیست...
امروز روز دلدادگی است...

گویی خدا میخواهد در پس این همه حجت، ما
تکلیف خود را با خویشتن روشن کنیم...

خدا کند آن آقایی که امروز در گوشهای از صحرای
عرفات، مناجات جدش را زمزمه میکند، یادی از ما
هم بکند...

اللهم عجل لولیک الفرّج

ذی الحجه-۹
عرفه-۱



چه بگویم از امروز؟
نهم ذی الحجه: روز عرفه...
که زبان قاصر است از ذکر عظمت و جلالش...
ایام حج و سرزمین عرفات، روز عرفه و دعای عرفه
امام حسین علیه السلام، خارج شدن آقا از مکه به سمت کوفه
و کربلا
و شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه...

خدایا، این همه تلاقی مناسب...
چه میخواهی به ما بفهمانی؟
امروز را فقط باید به نظاره نشست...





ذی الحجه-۱۰



عرفه-۲

و تویی که از شب قدر جا مانده‌ای...
 یا نه! دلت برای شب قدر تنگ شده است...
 روزِ قدری در پیش است...
 روز عرفه...
 قدرش را بدان...
 و برای ضیافتش آماده شو...
 حواست باشد تو هر لحظه در خروجی شب قدر قبلی
 و در ورودی شب قدر بعدی هستی...
 بکوش که شب قدر بعدی عضو امتی باشی که
 امام‌خواه است و امام، ظرفیت قیام و ظهور را در آنها
 می‌بیند.

ذی الحجه-۱۱



عرفه-۳

اگر از تو بخواهند که خودت را، زندگیت را و خالقت را
 توصیف کنی چه جوابی داری؟
 در چند خط و سطر خواهی نگاشت یا در چند دقیقه
 توضیح خواهی داد...
 از خودم، زندگیم و خدایم بگویم؟
 اجازه دهید! کمی مهلت دهید...
 هول شده ام... حافظه‌ام کار نمی‌کند...
 فرصتی دهید تحقیقی، جست‌وجویی کنم؛ اجازه دهید
 دو سه مقاله بخوانم بعد خدمتتان عرض می‌کنم...
 الآن حضور ذهن ندارم...



ای بابا!

حالت را توصیف کن... همین حال خودت... همین وجودت... همین زندگی‌ات... همین خدایت که در همین نزدیکی است...
سؤال سختی است؟

و جوابی که تو به این سوال در لحظه بدهی که از حالت روایت کند و از کتاب نفست...
نه از امیال و آرزوها و خواب‌ها و خیال‌ها و حافظه و استاد و تحقیق و ...
نه علم‌بازی!
نه مقاله‌بازی!
همین جوابی که از کتاب نفست برمی‌خیزد می‌شود میزان معرفت، عرفه‌ات!

و گویی سال ۶۱ هجری این سؤال را از امام حسین علیه السلام پرسیدند!

و امام از کتاب نفسشان بدون اتکا به حافظه و دانسته‌ها و بدون نیاز به مطالعه و تحقیق و پیش‌نویس گفته است و گفته است...

و اینچنین جواب مولا شده است دعای عرفه!
زبان حال و کتاب و صحیفه وجودشان...
آن هم در حال سفر، سفر جهاد...



آن هم در سرزمین عرفات؛ آن هم در روز عرفه که نامش از زمان آدم است و محل آشنایی حضرت آدم و بانو حواست و به عمق تاریخ قدمت دارد و دعایی و متنی از درون امام می‌جوشد که تا تاریخ هست راهگشای بشر خواهد بود...
دعایی همراه با سوز و اشک و دعا در حال ایستاده...
با صدای بلند...
در دامنه کوه...
با دستانی بالا گرفته و گشوده...
در هنگامه ظهر و گرمای شدید حجاز دعایی و ندایی طولانی بدون احساس خستگی در اوج عبودیت و فنا...
دارای سیر و منظومه منسجم و دارای منازل مشخص برای رسیدن به غایت
دارای دقت و نظمی خارق العاده
منبع و تفصیل معارف و نظامات توحیدی و معرفتی...
و ما در گام دوم انقلاب به مفاهیم و معرفت این مناجات بسیار نیاز داریم...





الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ

وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ

وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعٌ صَانِعٌ

وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ

فَطَرَ أَجْنَاسَ الْبِدَائِعِ

وَأَتَقَنَ بِحِكْمَتِهِ الصَّنَائِعَ

لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الطَّلَائِعُ

وَلَا تَضِيْعُ عِنْدَهُ الْوَدَائِعُ

جَازِي كُلَّ صَانِعٍ وَرَائِسُ كُلِّ قَانِعٍ وَرَاحِمُ كُلِّ ضَارِعٍ وَ

مُنْزِلُ الْمَنَافِعِ وَ الْكِتَابِ الْجَامِعِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ

وَ هُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ وَ لِلكُرْبَاتِ دَافِعٌ وَ لِلدَّرَجَاتِ

رَافِعٌ، وَ لِلجَبَابِرَةِ قَامِعٌ فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءَ يَعْدِلُهُ

وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ذی الحجه-۱۲



عرفه-۴

و عرفه با حمد شروع می‌شود...

الحمد لله...

و حمد، دیدن زیبایی معشوق است

دیدن کمال..

دیدن ویژگی‌های بی‌بدیل خداوند...

همو که برای قضا و حکمش دفع‌کننده‌ای و برای

عطایش مانعی نیست...

و برای صُنْع و خلقتش طرح جامعی دارد که بی‌نظیر

است...

که هرآنچه بر این عالم حکم می‌کند قانون و سنت

اوست نه قانون دیگری...





و هرآنچه لطف و کرم است از عطای اوست نه عطای
دیگری...
و هرآنچه در عالم وجود دارد از جنّ و ملک و شیطان و
انس و فرعون و ... همه در طرح و صنعت و اختیار او...

پس آیا چنین خدای با عظمتی قابل ستایش و حمد
نیست؟
و پس از حمد آیا چنین خدایی شایسته رغبت ها و میل
ها و گرایش ها نیست؟!

اگر چنین خدایی را شناختی...

دیگر چه جای غم و مرده دلی و افسردگی و رنج...
دیگر چه جای بیماری روانی و اضطراب و
پریشان حالی...

عرفه روز تجدید دیدار با معشوق حقیقی است...
و وقتی این روز زیباتر می شود که وصف معشوق را از
زبان عاشق ترین هایش بشنوی!



ذی الحجه-۱۳

عرفه-۵



حمد برای قضایش که دافعی ندارد و تنها حضور و
احاطه و قدرت و نظامها و سنت اوست که حاکم است
و نه هیچ چیز دیگر...
که «الله الصمد» و «اتم الفقراء»...
و حمد بر خدایی که عطایش مانعی ندارد...
و حمد بر خدایی که صنعش بی نظیر است...
و حمد بر خدایی که همه قدرت ها و نیروها در طرح و
نقشه اویند...

همه و همه در حیطة مالکیت اویند...

لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ

در این نظام احسن آنچه او بخواهد اتفاق می افتد و

لاغیر...





و آیا با این بینش و معرفت بنبستی باقی می‌ماند؟
 و آیا در این صنع حکیمانه یأس و ناامیدی جایی دارد؟
 از تو حرکت، از خدا برکت...
 بلند شو و حمد خدا بگو و زیبایی‌ها را ببین و در وجود
 خودت حمد را به جریان بینداز...
 تو هم در این هستی شگفت‌انگیز الهی می‌توانی
 جلوه‌ای از حمد خدا باشی...

ذی الحجه-۱۴

عرفه-۶



و عرفات...

گذشته‌ام چه می‌شود؟

گناهانم؟

ناامیدی‌ها و کفرهایم؟

سرزمین شناخت و معرفت...

و عده‌گاه عشاق...

و آنانکه که معنی عشق را فهمیده‌اند، عشق را در

عرفات و دعای عرفه جستجو کرده و یافته‌اند...

عرفات...

جایی که معرفت‌ها کامل می‌شود...

توجهات می‌آید...

و حرف‌ها چه قدر با دعای عرفه نزدیک می‌شوند و

مگر نمی‌دانی خدا غفار و ستار و جبار است؟

به خدا اطمینان کن...

و بدان هیمنه و سلطنت و سلطه خداوند بر همه چیز و

همه کس جاری است...



خودمانی...

حمد خدا که رغبت می آفریند و ایمان...
 ذکر انواع نعمت‌ها که عجز در شکر می آفریند و
 ادب...

و ادب که سلوک می آورد و قُرب...

و آنوقت می توانی گفت و گویی صمیمانه داشته باشی با
 معشوق...

از او بگویی با لفظ أنت الذی...
 و از خود بگویی با لفظ أنا الذی...



اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ

وَ أَشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ

مُقَرَّراً بِأَنَّكَ رَبِّي وَ إِلَيْكَ مَرَدِّي

إِنْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكَوراً

وَ خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ آمِناً لِرَيْبِ

الْمَنُونِ وَ اخْتِلَافِ الدُّهُورِ وَ السَّنِينِ،



که انسان در حال امتداد باید حمدش به رضوان و قرب
برسد...

راستی مگر در دانشگاه و فضای علمی چیزی غیر از
قضاء و عطا و صنع الهی تحقیق می‌شود؟
پس کجای کار اشکال دارد که به حمد و رغبت و ایمان
و شهادت منتهی نشده است؟
چرا دانشجوی ما نمازخوان وارد دانشگاه می‌شود و
گاهی بی‌نماز و بی‌ایمان خارج می‌شود؟
کجای این مسیر اشتباه است که انتهایش به حمد و
ایمان و عمل و تقوا و ... منتهی نمی‌گردد؟

ذی الحجه-۱۵

عرفه-۷



و اکنون که حمد را به عنوان معرفت پایه شناختی...
می‌رسی به گام بعدی...
به رغبت...
به ایمان...
به گرایش قلبی...
و بعد از آن عمل و تقوا...
که با همراهی صبر تو را می‌رساند به احسان
و سپس اِخبات و سبقت و قرب و لقاء و رضوان
ورضوانُ من الله اکبر!

و اگر تو در یک مرحله متوقف شدی بدان که در جایی
از کار خطایی اتفاق افتاده است...





چه کسی تو را سیر داد...

چه کسی تو را رشد داد؟

می‌توانی به شماره درآوری نعمت‌های مادی و معنوی

سرازیر شده به سویت را؟

می‌توانی از عهده شکرش به درآیی؟

و این عجز توست و اقرار تو در ناتوانی از شکر و

شمارش نعمت‌ها که تو را عبور می‌دهد و امتداد

می‌دهد

اظهار عجزی که از وجود تو برمی‌خیزد و می‌دانی دری

از رشد برایت باز می‌کند...

و تو را که از اظهار عجزت سر بر گریبان خجلت

داری، شهود و ایمانی جدید می‌بخشد...

و امام می‌نالد:

معبودا، من گواهی می‌دهم به حقیقت ایمانم،

و باور به تصمیمات یقینم، و یکتاپرستی بی‌شائبه

صریحم و درون پوشیده نهادم، و آویزه‌های راه‌های

نور چشمم، و چین‌های صفحه پیشانی‌ام، و روزنه‌های

راه‌های نفسم، و پره‌های نرمه تیغه بینی‌ام، و حفره‌های

پرده شنوایی‌ام، و آنچه که ضمیمه شده و بر آن بر

هم نهاده دو لبم، و حرکت‌های سخن‌زبانم، و جای

فرو رفتگی سقف دهان و آرواره‌ام، و محل روییدن

دندانهایم، و جای گوارایی خوراک و آشامیدنی‌ام، و بار

ذی الحجه-۱۶

عرفه-۸



دعای عرفه باید بتواند تو را سیر دهد..

و امام دست تو را می‌گیرد و سیرت می‌دهد از زمانی

که شیء قابل ذکری نبود تا زمانی که از اصلا

پدران به رحم مادران حرکت کردی...

و خداوند لطف نمود و در زمان حکام جور تو را در

زمین مستقر نکرد بلکه در زمانی به دنیا آمدی که نور

توحید توسط پیامبر خاتم دنیا را روشن کرده بود...

و آیا این شکر ندارد؟

تو را چه توان که بتوانی نعمتهای پروردگارت را

بشماری و احصا کنی...

تو از عدم آمده‌ای و به این همه رشد و بالندگی

رسیده‌ای...





بر مغز سرم و رسایی رگهایی طولانی گردنم، و آنچه
 را قفسه سینه‌ام در برگرفته، و بندهای پی شاهرگم، و
 آویخته‌های پرده دلم، و قطعات کناره‌های کبدم، و آنچه
 را در برگرفته غضروف‌های دنده‌هایم، و جایگاه‌های
 مفاصلم، و پیوستگی پاهایم، و اطراف انگشتانم، و
 گوشتم، و خونم، و مویم، و پوستم، و عصبم، و نایم، و
 استخوانم، و مغزم، و رگهایم، و تمام اعضایم، و آنچه
 در ایام شیرخوارگی بر آنها بافته شد، و آنچه زمین از
 سنگینی من برداشته، و خوابم و بیداری‌ام و سکونم، و
 حرکات رکوع و سجودم

و دوباره ذکر میکند نعمت‌های ریز ریز و دقیق
 جسمانی و معنوی را...

امام چنان از ریز ریز نعمت‌های جسمانی‌اش می‌گوید
 که گویی می‌داند چند روز دیگر این جسم در زیر سم-
 های اسبان ریز ریز خواهد شد و هرکدام زبان به شکر و
 ثنا خواهد گشود...
 آقا می‌گوید و می‌داند که ذره ذره وجودش تقدیم معبود
 خواهد شد...

آقا می‌گوید، و تو که در هزار سال و اندی بعد، عرفه
 را و عاشورا را کنار هم می‌بینی اعتراف می‌کنی که از



حرف تا عمل مولایت فاصله‌ای نیست...
 و کاش تو هم اینچنین شوی و توحید از ذره ذره
 وجودت به مشام و گوش و چشم آید...

و دوباره یادآوری عجز در شمارش و شکر این نعمت‌ها
 را...

آقا جان! چه زیبا همه را فدای یار کردی...

معبودا!

و این من هستم که به واسطه اقرار به این عجز و ناتوانی
 می‌توانم به تو برسم؛ آن قدر نزدیک که تو را با لفظ انت
 الذی بخوانم و خودم را با انا الذی توصیف کنم.
 و البته از زبان عاشق‌ترینت، حسین علیه السلام!





بایت میفهمد کجا برود و کجا نرود، چشمت چه ببیند
و چه نبیند، گوشت چه بشنود و چه نشنود...
و چه قدر آدم راحت می‌شود اگر همه وجودش با شعور
شود!

﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾... (حج، ۳۰)
و این حرمت‌شناختن برای تو بهتر است، اگر بدانی و
بفهمی...

اما همین معرفت و ورود به وادی حُرّمات و حریم و
حدودها...

مصادف است با هجوم شیاطین انس و جن برای ظهور
آرزوها و منیتها...

مثل انسانِ تب‌کرده‌ای که به ناگاه هوس خربزه
میکند...

در «منی» این آرزوها زنده میشود...

لذا به قربانگاه می‌روی برای سربریدنشان...
که اسماعیل، نماد تمام آرزوهای ابراهیم علیه السلام است...
حتی بالاتر از آرزو، نماد عشقش، بهترین‌اش،
دردانه‌اش...

ذی الحجه-۱۷

مشعر الحرام



حاجی!

بعد از وقوف در سرزمین شناخت و معرفت، عرفات
آنقدر باید معرفتت بالا رفته باشد که برای خدا حریم
قائل شوی...

اگر تاکنون همه‌جا میرفتی و همه‌کار میکردی و
همه‌چیز می‌گفتی!

حالا دیگر بعد از عرفات که به خودت و اعمالت و
خدای خودت واقف شدی و معرفت پیدا کردی،

در مشعرالحرام وقوف می‌کنی، یعنی شعور به حُرّمات
در تو زنده میشود...

یعنی دستت شعور پیدا میکند تا چه بکند و چه نکند،



اگر بخواهی به آرزوها پا دهی و نرمی کنی، آنها تو را با
خود میبرند...

لذا سنگ و مهمات جمع میکنی و به رمی و رجم
آرزوها میروی...

میروی برای رجم در جمره عَقَبَه...
یعنی جمره‌ای که به مکه نزدیکتر است...

بعد از رمی، نوبت حلق است...
و آن، تراشیدن موسی، به نشانه عبودیت...
و این عبودیت، تو را از احرام خارج میکند...

و حسین علیه السلام در راه کربلا...
میروند تا حقی واقعی را به نمایش بگذارند...
و راز همراه شدن با حسین علیه السلام، درک غدیر خم است...

ذی الحجه-۱۸

عید قربان



و اکنون، عید قربان...
اسماعیل به قربانگاه میروند و میشود ذبیح الله...
اما اسماعیل ذبیح، نمی‌میرد...
حیات جدیدی به دست می‌آورد...
چون برای خدا و در جهت خدا و به دستور خدا ذبیح
شده است...

او حیات جدیدی یافته است...

و من و تو هم قبل از مردن، باید ذبیح شویم، باید بمیریم
تا به حیات برسیم...
رگهایی که در انسان باید بریده شود تا به حیات



جدیدی دست یابد؛ رگ هواهای دل و حرفهای خلق و جلوه‌های دنیا و وسوسه‌های شیطان است.

اگر این رگها را در خودت بریدی، آن وقت تو هم میشوی ذبیح الله...

اسماعیل قبل از اینکه به قربانگاه برود، این چهار رگ را در خود بریده بود...

و گرنه، آن همه شکوه را نمیدیدی که بگویند پدرجان، امر خدا را اطاعت کن، باشد که مرا از صابران بینی. ... **﴿قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾** (صافات، ۱۰۲)

و شهید حججی‌ها هم...

و بالاتر از همه، حسین علیه السلام ...

قبل از آن که رگهای گلویشان بریده شود، خودشان را ذبیح‌الله کرده بودند...

تو چه میپسندی، مردارشدن یا ذبیح‌الله‌شدن؟... غدیر در راه است...

از چشمه غدیر بنوش تا آماده ذبیح‌الله شوی...



ذی الحجه-۱۹



و تو ای تازه حاجی شده!

وقوفی و تأملی و تمرکزی در عرفات داشتی...
دعای عرفه خواندی...

آیا به تنظیمات فطریات برگشتی؟
خودشناسی و خدا شناسی‌اش را نوشیدی؟

خروجی عرفات چیست؟
آیا اکنون خودت را بیشتر در محضر امام می‌بینی؟
ای قرائت‌کننده دعای عرفه!





ایا تصمیم گرفته‌ای که لحظه‌ای از عقل و گزاره‌های عقلی، و لحظه‌ای از امام فاصله نگیری؟

تصمیم گرفته‌ای سبک زندگی‌ات را بر اساس عقل و خواست امامت بچینی، نه چیز دیگر؟

آیا بزرگتر شده‌ای؟...

حالت نسبت به عبادت چطور؟
حوصله نماز مستحبی و نافله و شب داری؟
تغییری کرده‌ای؟

همانطور که در قنوت نماز عید قربان آمده، تمام خیرات محمد و آل محمد علیهم‌السلام را خواستی؟
و از بدی‌هایی که آنها بیزارند، برائت جستی؟

حاجی!
قربانی‌هایت را به‌درستی انتخاب کردی؟

رمی‌جمراتت را به هدف زدی؟

تو دعای عرفه خواندی...

خواست هست؟



چه میکنی؟

چه تصمیم‌های جدیدی داری؟...

غدیر در پیش است...

روز تجدید عهد با امام...

آماده شو... وقت تنگ است و بیابان در پیش... نکند به

قافله حسین علیه‌السلام نرسی.





﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ (الرحمن، ۲۲)

ماه زوجیت خوبی‌ها و هم‌افزایی و کمال...
 ماه رسول خدا و حجه الوداع...
 ماه غدیر و شروع ولایت و امامت...
 ماه وقوفها و تأملها واندیشه‌ها...
 ماه عرفات و مشعر و منا...
 ماه حسین علیه السلام و آغاز سفر و سفیر و عشق و شهادت...
 ماه نزول آیه ولایت و مباحله و هل اتی...

ذی‌الحجه عجیب ماه عجیبی است...

یک سرش ابتدای خلقت انسان...
 امتدادش همه تاریخ...
 ادامه‌اش گذر از محرم و عاشورا و رسیدن به اربعین و حرکت به سوی ظهور...
 ذی‌الحجه‌ات را دریاب...
 که اگر غدیر را بفهمی...
 از عاشورا به سلامت خواهی گذشت...

و راهی به سوی اربعین و ظهور خواهی یافت...
 امام، منتظر توست...

«هل من ناصر ینصرنی» امام در تمام لحظات به گوش



ذی الحجه-۲۰

ذی‌الحجه ماه عجیبی است...

امتداد و شروعش از زمان حضرت آدم و بانو حوا علیهم السلام
 دیدارشان در عرفات...
 و بنای کعبه...
 ماه میقات و قرار حضرت موسی با معبود...
 و انحراف قوم و گوساله‌پرستی...

ماه حضرت ابراهیم و هاجر و اسماعیل...

ماه ازدواج فاطمه 3 و علی علیه السلام و زوجیت باشکوه و
 متعالی

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ (الرحمن، ۱۹)





میرسد...

وقت نشستن نیست!...

ذی‌الحجه، تو را به قیام فرامی‌خواند...

بلند شو!



ذی‌الحجه-۲۱

بانو هاجر! تو مأمور شدی برپاکننده نماز باشی، به امر

خدا...

که ابراهیم علیه السلام فرمود، من خانواده‌ام را در سرزمینی

خشک سکونت دادم تا نماز را به پا دارند...

سوره ابراهیم، آیه ۳۷:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ
بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مَنْ
النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَشْكُرُونَ

و خوشا به حالت که چنین مأموریتی یافتی...





و آنان چون حقیقت ندیدند، ره افسانه زدند...

و زنان که از دامنشان، مرد به معراج می‌رود...
در مسیر غدیر و عاشورا و ظهور، چه شجاعتها و چه
شگفتیها آفریده‌اند...

و تو، بانو چه می‌کنی؟

مأموریت الهی تو چیست؟
آیا آن را شناخته‌ای؟
آیا برای انجام آن سعی و تلاشی و توکلی داری؟

در مسیر غدیر و عاشورا و اربعین و ظهور چه خواهی
کرد؟

آیا به جهادهای مختص خودت واقف هستی؟

آن وقت، سعی و تلاش و اطمینان تو به خدا بود که
سبب جوشش چشمه زمزم شد و سرزمین مکه آباد
گشت...

و چه برکتی داشت این اطاعت و این توکل و این
تلاش...

که قول خدای تعالی است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (اعراف، ۹۶)

و کاش ما از تو یاد می‌گرفتیم...

که تو معلم خوبی هستی...

آنها که این واقعه باشکوه را به حسادتی زنانه نسبت
میدهند...

نه بانو ساره را شناخته‌اند که ملائکه را با چشم می‌دید
و صدایشان را می‌شنید و با آنها گفت‌وگو میکرد، نه بانو
هاجر را که مطیع امر خدا و پیامبر خدا بود...



و گاهی نفس کشیدن را برایش سخت میکردند...

نگرانی از حسادت و آتش مخفی اش که فقط منتظر رفتنش بود تا زبانه بکشد و بسوزاند هرآنچه را عمری برای تحقق آن دل سوزانده بود و پیر شده بود و کمر خم کرده بود...

حجة الوداع بوی غم میداد...

بوی رفتن...

بوی تنهایی فاطمه و علی و حسنین علیهم السلام

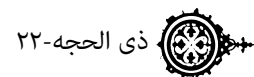
و او آیه

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾
(آل عمران، ۱۴۴)

را بارها خوانده بود تا شاید عده‌ای بشنوند و به ضلالت و گمراهی باز نگردند...

اما اهالی نفاق، مدتها بود که گوششان به صدای وحی، گر بود و قلبشان قفل...

آخر، گوساله پرستی که گوشش با صدای گوساله زر و



ذی الحجه-۲۲

حجه الوداع بوی رفتن میداد...

بوی وداع، بوی غریبی و بی کسی...

پیامبر ﷺ فرموده بود که آخرین سفر حج را انجام میدهد...

کارها را سرو سامان میداد و آماده برای لقای پروردگار بود...

اما هنوز یک نگرانی در چشمان مهربانش موج میزد...

نگرانی از روزگار بعد از خویش...

نگرانی از منافقانی که چون علف‌هرز سر برآورده بودند





زور و تزویر پُر شده است را چه جای وحی و انذار؟
 که دنیادوستی و مال و مقام‌پرستی، عجیب دلاورانی از
 صحنهٔ جهاد و تلاش را زمین زده است...

و مردم که فهمیده‌اند آخرین حج است در کنار رسول
 خدا، آمده‌اند از همه‌جا...

و به‌یکباره، در میانهٔ روز هجدهم ذی‌الحجه، در
 هنگامهٔ گرما و آفتاب، دستور توقف می‌آید...

آنهایی که جلوتر حرکت کرده‌اند، برگردند و آنهایی که
 عقب مانده‌اند، برسند...

چه اتفاقی افتاده است؟

همه در میان جمعیت غوغا میکنند...

اما چاره‌ای جز صبر نیست...

دل منافقان به‌یکباره فرو میریزد و رخسارشان برافروخته
 میشود...

آتش ترسی همراه با حسادتی عمیق و قدیمی، از

وجودشان سر میکشد...

اما آن را بروز نمیدهند...



ذی‌الحجه-۲۳

غدیر

و این منافقین، از روز اول علی علیه السلام را شناخته بودند...

از همان روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله، دعوتش را آشکار کرد و
 تنها کسی از جمع که به دعوتش لبیک گفت، علی علیه السلام
 ۱۳ ساله بود...

از همان روز اول، مسئله جانشینی و امامت، حل شده
 بود...

اما عده‌ای نخواستند بفهمند و نخواستند قبول کنند...

و اکنون حجة‌الوداع است...





و پیامبر همه را جمع میکند تا حجتها را تمام کند...
همه را جمع میکند تا مأموریتی که خداوند بر دوشش
نهاده و انجام رسالت را به آن وابسته فرموده، انجام
دهد...

همه جمع میشوند و حضرت بر بلندی میروند و
خطبه‌اش را شروع میفرماید...

به رسم همیشگی، با حمد و ثنای الهی آغاز میکند...
مباحث توحیدی با شکوهی را بیان میفرماید که بیاموزد
که ولایت و امامت، درس توحید است...

آنان که ولایت و امامت را نفهمیده‌اند، قبل‌تر در کلاس
توحید، رد شده‌اند...

توحیدی که انسان را به شهادت میرساند...

و سپس به اطاعت و تسلیم در برابر اوامر الهی...

سپس او، پیامبر خدا ﷺ میفرماید: اگر پیام غدیر را به
شما نرسانم، مشمول عذاب الهی می‌شوم...

که تکلیف من و تو روشن شود...



و او، رب شما، علی را به جانشینی من انتخاب کرده
است...

او که چون هارون است نسبت به من موسی...
او که بعد از من مولای شماست...

هم او که تنها کسی است که در رکوع نماز صدقه داده
است...

و شما او را خوب می‌شناسید...

و من می‌خواستم از این مسئولیت معاف شوم...

به علت زیادتی منافقین، زیادی اهل گناه و مسخره‌کننده

و اهل مکر و حيله... و قلت و کمی متقین!

اما خدا نخواست... و من اطاعت کردم...





يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، آمِنُوا...
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ...

حالا که دوست داشتن حضرت، همان تقوی و ایمان است و حقتعالی با هر توصیه‌ای به ایمان و تقوی، ما را به این عشق فراخوانده است...
اگر به کمترین لوازم این عشق و دوستی که پرهیز از محرّمات و عمل به تکلیف الهی است، پایبند نباشیم...

ادعای گزافی خواهیم داشت...
و این تقوا و عشق، انسان را به گفته قرآن کریم از تنگنای زندگی نجات میدهد و سبب فرج و گشایش میشود...

...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

و سرانجام نیک در انتظار محب حقیقی است:

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

و دوستداران واقعی حضرت، میراث بران زمین هستند...



ذی الحجه-۲۴

غدیر

یا رسول الله،

حجه الوداع است و شما آماده میشوید که آخرین بار رسالت را که اتفاقاً عظیمترین آن است، بر زمین بگذارید...

شنیدیم که در طول عمر شریفتان بارها میفرمودید: یا علی! حُبُّكَ تقوی و الایمان و بغضك کفر و نفاق و آیا با وجود این جمله، حرفی و سخنی باقی مانده است؟

آقا جان، با این جمله فهمیدیم که هر جا قرآن کریم ما را به ایمان و تقوی دعوت میکند، در حقیقت به حب و دوستی مولا فرامیخواند...



آقا جان!

باشد ما به دستور شما می‌نشینیم و منتظر می‌مانیم...

مطمئن هستیم که به نفع‌مان است...

می‌پرسید: آیا صدای من را می‌شنوید و همه می‌گوییم:

آری

و تعدادی از ما می‌شنویم و فقط ادعای شنیدن می‌کنیم

که شنیدن ایمان و عمل می‌خواهد...

طبق رسم همیشگی‌تان از حمد و ستایش خدا شروع

می‌کنید و درس توحید می‌دهید ما را...

و مگر نه این است که هر جا پای ما لغزیده یا می‌لغزد،

در توحیدمان کم گذاشته‌ایم...

و خدا و رب‌مان را نشناخته‌ایم...

بر قدرتش، بر آگاهی‌اش به سر و نهان، بر رحمت و

نعمتش، بر عدالت و حکمتش شک کرده‌ایم و نسیان

ورزیده‌ایم...

و شما می‌گویید و می‌گویید...

او آن خدای یگانه و با عظمت است...

خدایی که هر چه بخواهد به انجام می‌رساند و به آنچه

اراده کند حکم می‌کند...

می‌میراند و زنده می‌کند، فقیر می‌کند و بی‌نیاز

می‌سازد، می‌خنداند و می‌گریاند، منع می‌کند و اعطا



ذی الحجه-۲۵

غدیر

یا رسول الله...

چرا اینجا فرمان توقف دادید...

چه پیام و خبر مهمی دارید؟

چرا در مکه و خانه خدا یا عرفات و مشعر و منی

جمع‌مان نکردید و خبرتان را نگفتید؟

یعنی خبرتان آنقدر مهم است که باید حج را تمام

می‌کردیم پاک و طاهر و مسلمان و تلبیه‌گفته و

طواف کرده و نماز خوانده و معرفت و شعور پیدا کرده به

اینجا می‌رسیدیم، به برکه غدیر...

حتی اینجا هم فرمودید تا جلورفتگان برمیگردند و تا

عقب‌ماندگان می‌رسند نماز بخوانیم و توبه کنیم و

منتظر باشیم...



می‌کند...

و او با عزت و بسیار آمرزنده است...

و سپس از ایمان خود به خداوند و فرشتگان و

کتاب‌های آسمانی می‌گویید...

ای به قربانتان یا رسول‌الله...

ما که اینها را می‌دانیم...

۲۳ سال، نه! خیلی بیشتر، از همان کودکی‌تان تا الآن

کسی از شما کلمه‌ای لغو و باطل و رفتاری نادرست

ندیده است...

آنگاه می‌فرمایید من از عذاب خدا می‌ترسم...

باید آنچه خداوند به من وحی کرده به شما برسانم...

و اگر نرسانم رسالتم را به اتمام نرسانده‌ام...

این چه پیامی است که اگر به ما نگوید چنین اثری

خواهد داشت؟

ادامه می‌دهید...

کم کم می‌رسید به اصل مطلب...

و ما می‌فهمیم خبر و نبأ عظیم، خبر جانشینی و ولایت

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است...

همو که در هنگام رکوع زکات داده است...



می‌فرمایید من از وجود منافقان نگران هستم و در

حالیکه اسم تک‌تک آنان را می‌دانم آنها را معرفی

نمی‌کنم و درباره آنان با بزرگواری رفتار می‌کنم!

و این چنین ولایت علی و فرزندان علی را بر همه ما از

روستایی و شهرنشین، بر عرب و غیر عرب، بر آزاد و

بنده، بر بزرگ و کوچک، بر سفید و سیاه و بر هر موحد

خداپرست واجب می‌کنید...

و سپس می‌گویید و می‌گویید از فضایل علی ع

داننده حلال و حرام خدا

جمع‌کننده علم الهی رسول‌الله در وجودش

راهنما به سوی حق و عمل‌کننده به حق

از بین برنده باطل و بازدارنده مردم از باطل

همو که در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت‌گری باک

ندارد

اولین مؤمن به رسول خدا

فداکننده جان خویش برای حفظ جان پیامبر

انتخاب‌شده توسط خدا

بارها ما را با عبارت «معاشر الناس» مورد خطاب قرار

می‌دهید

و ولایت امیرالمؤمنین را هدیه خدا برای خود توصیف



می‌کنید

منتی از سوی خدا و لطفی از جانب حق تعالی...

و از ما می‌خواهید که علی را برتر بدانیم چون خدا او را برتری داده است...

و به ما یادآوری می‌کنید چیزهایی را که گاهی خیلی زود فراموش می‌کنیم که:

به واسطه شما روزی داده می‌شویم و به واسطه شما آفریدگان باقی مانده‌اند بر زمین...

و علی را «جنب الله» می‌نامید و ما را پرهیز می‌دهید که نکند در روز قیامت افسوس بخوریم که در مورد جنب الله کوتاهی کرده‌ایم...

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ﴾ (زمر، ۵۶)

و اینچنین دست امامت به دست رسالت بالا می‌رود و ندای «من کنت مولاة فهذا مولاة علی مولاة» به گوش معاشر الناس می‌رسد...

و ما از متن خطبه‌تان می‌فهمیم این جمله چندین معنای دیگر هم دارد که «كُلُّكُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»
«من کنت مولاة فهذا حسن مولاة»
«من کنت مولاة فهذا حسین مولاة»



و...

و «من کنت مولاة فهذا مهدی مولاة»

جانم به قربانتان که چه خطبه باشکوهی برایمان خواندید و چه زیبا امامت فرزندانان از نسل علی بن ابیطالب را برایمان واضح و آشکار ابلاغ و با آیات کریمه قرآن اثبات و تبیین کردید...
و چه قدر این خطبه غدیرتان برای تبیین امامت و ولایت و انتظار و ظهور کافی و وافی است...

حالا می‌فهمم اینقدر تأکید برای حفظ خطبه غدیر توسط بزرگان به چه دلیل بوده است که به‌راستی اساسنامه و معرفی‌کننده شیعه است...



مطمئن هستند با علی علیه السلام راه هدایت گم نمیشود...

عدهای مبهوت و سردرگریان، از بی بصیرتی...
و عدهای دندان خشم می‌سایند از نفاق و بیماردلی،
اما لام از کام نمی‌گشایند...

و تو که آمدی از حجی باشکوه...

از موسی شنیدی و میقاتش و قوم جاهل گوساله‌پرست
را دیدی...

با ابراهیم و اسماعیل و هاجر، همراه شدی در قربانگاه
منیها و سعی‌ها و تلاشها...
با حسین علیه السلام عرفه خواندی...

با امام هادی علیه السلام، زیارت جامعۀ کبیره زمزمه کردی...
با پیامبر ص همسفر شدی در حجه‌الوداع و درد سینه
و نگرانی‌اش را فهمیدی...

تو، اینک در کنار چشمۀ غدیر ایستاده‌ای...

بنوش از این چشمۀ گوارا و عهدی دوباره و میثاقی



ذی الحجه-۲۶

غدیر

حاجی، به چشمۀ غدیر رسیده‌ای...

میشنوی...

عطر رسول و مولا همه‌جا پیچیده است...

و صدای «یا علی» از ذره ذره ذرات عالم به گوش

میرسد...

فرشتگان در مسیر رفت‌وآمد به زمین...

طَبَقهای گُل و شیرینی، در دست...

در حال تهنیت و شادباش...

و مردم، عده‌ای از صمیم قلب، خوشحال و خرسند که





جاودانه ببند با امام و ولی...

بنوش و از این باده مستانه دیگران را هم بنوشان...
حجتها یک‌به‌یک از جلوی چشمانت میگذرند...
عشق علی... عشق حسین و عشق مهدی... همه در
غدیر نهفته است...

آنهایی که در سقیفه و عاشورا پایشان لغزید، در
غدیر، حسادتها و بیصیرتیها و جهالتها و دنیاپرستیها،
چشمانشان را کور کرده بود...

مهدی فاطمه علیها السلام، امروز دست بیعت گشوده است...
چه میکنی؟...

غدیری می‌شوی یا سقیفه‌ای؟
سقیفه‌ها و معاویه‌ها و یزیدهای امروز را بین و
تشخیص بده...

اکنون هم در زیر سقف‌هایی، برای من و تو نسخه‌های
سقیفه‌ای می‌پیچند!



ذی الحجه-۲۷

غدیر

یا رسول‌الله،

در فرازی از خطبه‌ی باشکوه غدیر، ما را به تدبر در قرآن
فراخواندید...

فهم آیات آن...

نگاه به محکمت و نماندن در متشابها...

آن وقت فرمودید، تنها یک نفر میتواند معنای حقیقی

آیات قرآن را برابمان بازگو کند و او کسی نیست جز

امام علی علیه السلام ...

و این، یعنی:



باید «امام» داشت تا قرآن را فهمید...
 قرآن باید توسط «امام» خوانده شود:
 یا تالی کتاب الله...

و فقط تلاوت امام است که امکان قرائت ما را فراهم
 میکند...

در طول تاریخ، کسانی که قرآن را از زبان «امام»
 شنیدند و فهمیدند و عمل کردند، عاقبت به خیر
 شدند...

و کسانی که «امام» نداشتند، فهم و درک درستی از
 قرآن و وحی پیدا نکردند...
 و شدند اصحاب سقیفه و صفین و نهروان و جمل و
 لشکر عمر سعد و داعش و غرب زده و ...

و در این آخر الزمان...

ما چه میکنیم؟

سبک زندگیمان...

رفت و آمدهایمان...

ازدواج و بچه داریمان...

پرهیز از گناه و عمل به تکلیفمان...



آیا بر اساس کتاب خدا هست؟

سنتهای خدا همیشه ثابت است...
 مراقب باشیم...

برای نزدیک شدن ظهور باید از خودمان شروع کنیم...

اللهم عجل لولیک الفرج...





عهد را نشکنیم....

سپس به نماز ایستادید و ما هم پشت سرتان نماز
گزاردیم...

اما خدا می‌داند که در این نماز هر کدام از ما چه حالی
داشت و به چه فکر می‌کرد و چه در دل می‌گفت!؟

سپس فرمودید خیمه‌ای برای علی علیه السلام در مقابل خیمه
شما علم کنند.

و تا نماز مغرب تک‌تک مردان بیایند و بگویند جملاتی
برای عهد و پیمان و تهنیت...

همه آمدند و تبریک گفتند و عهد و پیمان بستند اما
فقط عده معدودی بر نفاثاتِ دمنده بر گره‌ها برای باز
کردن فائق آمدند و گره عهد نگشودند...

قل اعود برب الفلق. من شر النفاثات فی العقد
و بعد از نماز مغرب تا نیمه شب به بانوان فرمودید
که بیایند و بیعت کنند... و دست بیعت در همان آبی
بگذارند که دست امام در آن است...

و چه خوش است هم پیاله شدن با مستان عالم!

ذی الحجه-۲۸



غدیر

و بعد از خطبه خواندن، به ما یاد دادید چه بگوییم
و چه طور عهد و بیعت ببندیم...

حتی میثاق‌نامه را هم خودتان برایمان شکل دادید و
نوشتید...

از ما خواستید جمعی بگوییم که «انا سامعون مطیعون
راضون منقادون...» به ولایت علی بن ابیطالب و اهل
بیت...

از ما خواستید تا زنده هستیم پیمان ببندیم و با همین
اعتقاد زندگی کنیم و با همین اعتقاد بمیریم و با همین
اعتقاد سر از قبر برداریم و هیچ چیزی را جایگزین آن
نکنیم و شک و تردید به دل راه ندهیم و این پیمان و



به جان خرید و باید از خیلی راحت طلبی‌ها چشم پوشید...

آقا جان، شما در این روزهای بعد از عید غدیر خوب پیامی به ما دادید که بودن با «امام» با عافیت طلبی و رفاه‌زدگی و دنیاپرستی نمیشود...

«امام»، مرد میدان میخواهد...

علی علیه السلام را چه کسانی تحمل نکردند؟

چه کسانی از قافله عشق عقب ماندند؟

چه کسانی به بهانه‌های مختلف از همراهی با امام حسین علیه السلام واماندند؟

ما کجاییم؟

ما درگیر چه چیزهایی هستیم؟
امام زمان، مرد میدان میخواهد...
امام زمان، سردار می‌خواهد...



و امروز بیستم ذی‌الحجه
یوم‌الله‌ای دیگر...

میلاد باب الحوائج مظهر جهاد و تقوی...

آقا موسی بن جعفر علیه السلام

آقا جان، شنیدم در اتاق خصوصیتان سه چیز را به عنوان نماد، نصب کرده بودید: یک لباس خشنی که همان لباس جهاد بود، یک شمشیر و یک مصحف شریف...

درس امروز ذی‌الحجه‌مان همین بس که برای یک زندگی قرآنی باید جهاد کرد باید تلاش و سختی را



ما و آنچه لایک می‌کنیم و برایش هورا می‌کشیم و تبلیغ
می‌کنیم...

ما و عروسیها و میهمانی‌هایمان...

ما و فرزندداری و همسر داری و پدر و مادر داری‌مان...

ما و ولایت‌مداری و سعی و جهادمان!

نظرتان در مورد ما چیست؟

ما چه هستیم بنده یا آزاد؟

کاش هرکدام از ما «بُشر حافی» می‌شدیم، پابره‌نه به
دنبال شما می‌دویدیم و به دست عنایت شما از آنچه
نشانی از بنده و عبدبودمان ندارد توبه می‌کردیم...



آقا جان یا باب الحوائج یا موسی‌بن‌جعفر

و باز شنیدیم که در بغداد از درب خانه «بُشر» عبور

کردید و او در حال گناه و معصیت بود، کنیزش بیرون

آمد و شما سؤال کردید صاحب خانه آزاد است یا بنده؟

و او پاسخ داد که آزاد!

و فرمودید معلوم است که آزاد است که اگر بنده بود

اینچنین نبود...

و بُشر شنید و با همین تلنگر شما توبه کرد و بازگشت...

و ما و زندگی‌هایمان...

و ما و نحوهٔ حجاب و لباس پوشیدمان...

و ما و نحوهٔ سیر و سلوکمان با دیگران...

ما و آنچه غذای جسم و روح و چشم و گوشمان در

فضای مجازی و حقیقی کرده‌ایم...





ای بیخبر بکوش که صاحب‌خبر شوی
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد
آن‌گه رسی به خویش که بی‌خواب و خور شوی
گر نور عشق حق به دل و جان افتد
بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی
یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کز آب هفت بحر به یک موئ تر شوی
از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی
وجه خدا اگر شودت منظر نظر
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
گر در سرت هوای وصال است حافظا
باید که خاک درگه اهل هنر شوی



ذی الحجه - ۳۱

دهه آخر ذی الحجه باشکوه و با عظمت است
گویی همه لحظات ذی الحجه می‌خواهد ما را صاحب
خبر کند...
کدام خبر...
همان نبأ عظیم...
همان ولایت مولا علی علیه السلام و فرزندان...
ولایت برترین و قدسی‌ترین انسان‌ها بر بنی آدم...
هم‌بستگی در راه و هدف و وسیله با انسان کامل...





روز ۲۱ ذی الحجه روز نزول آیه اولی الامر

روز ۲۴ ذی الحجه روز مباحله و نزول آیه تطهیر و آیه

ولایت و حدیث کساء

روز ۲۵ ذی الحجه روز نزول سوره انسان و هل اتی...

گویى خدا تو را آماده کرده است که بگويد ای بنی

آدم! اگر آخر آخر آخر انسان را می خواهی ببینی بیا تا

نشانت دهم...

بیا نشانت دهم که تو باید شبیه چه کسانی شوی...

ذی الحجه-۳۲



حاجی! یک ذی الحجه باشکوه بر تو گذشت...

از دهه اول گذشتی، دست در دست هارون سلام الله

علیه در غیبت موسی علیه السلام ...

و دیدی آنچه از بی صبریها و بی بصیرتیها که بر سر قوم

بنی اسرائیل آمد که رنجهای پیامبرشان را در جهالت

گوساله پرستی و دنیا دوستی به باد دادند...

و تو نماز خواندی و از آن برائت جستی...

با ابراهیم علیه السلام و خانواده صبور و شکورش همراه شدی

و رسم بندگی و ادب آموختی،



یاد گرفتی که پا در مقام ابراهیم گذاشتن، تلاش و مقاومت و سعی و توکل و امید و تسلیم و برائت و شناخت و معرفت و قربانی و... میطلبد.

با حسین علیه السلام عرفه‌ای با شکوه را تجربه کردی و به تنظیمات فطریات برگشتی...
سپس با چشمانی اشکبار، کاروان عشقش را بدرقه کردی که از مکه به سوی کوفه و کرب و بلا حرکت کرد...

با پیامبر عظیم‌الشأن ص در حجه‌الوداع و نگرانی‌هایش همراه شدی و خطبه غدیر نوشیدی و از علی علیه السلام شنیدی و از مهدی علیه السلام یاد کردی...

آیه ولایت و تطهیر و اکمال دین آمد...

روز مباحله، با خانواده آسمانی‌ات همراه شدی و اتمام حجت‌ها را دیدی و آیات سوره هل اتی را به زمزمه نشستی...

و آرزو کردی که کاش مسلمانان گوساله‌پرست، بعد از رسول‌الله به اندازه نجرانی‌های مسیحی، عظمت این خاندان را فهمیده بودند!



و اکنون در انتهای سال قمری...
و در آستانه سال جدید و یک محرم تازه...

بهتر است دوباره در خودت مطالعه و طلوعی داشته باشی...
به کوله بارِ ذی‌الحجه‌ات نگاهی کن...
و به مُحَرَّم...

آیا تو را در چادر امام، جایی هست؟...

آیا خود را برای مأموریت‌های امام، نه! اول برای همراه‌بودن و معیت با امام آماده کرده‌ای؟

قرض‌هایت را پرداخت کرده‌ای؟
دلبستگی‌هایت را مدیریت کرده‌ای؟
اگر امام ندای «هل من ناصر ینصرنی» را دقیقاً خطاب به خود تو بفرماید، جوابت چیست؟
آیا اجازه می‌خواهی که بروی و برگردی یا در دم، اجابت می‌کنی؟
برای ورود به مُحَرَّم، کمی در خودت اندیشه کن...





اماما،

ای فریادرس بیچارگان در عالم مُلک و مَلکوت...

ای جلوة کامل نام غوث و فریادرسی خداوند...

الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب

آقا جان، اجازه دهید پناهنده شویم به شما...

که خود فرمودید:

انا خاتمُالاولیاء... و خداوند به وسیله من از اهلَم و

شیعیانم بلا و مصیبت را دور میکند...

اماما، به فریادمان برس...

ما را به عهدهایی که بسته ایم، با مقام توحید و ولایت و

امامت در این ماه ذی الحجه قسم،

غفلت هایمان را کم کن،

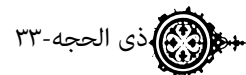
عمل های صالحمان را زیاد فرما،

گناه و فساد و ظلم را از میانمان برچین،

دَره های برکت آسمان و زمین را به سویمان بگشا،

و آب مَعین و طَهور از آسمان نازل فرما...

یا صاحب الزمان، در این آستانه شروع سال جدید



مهدی جان،

در آخرین لحظات سال قمری و آخرین ساعات ماه

ذی الحجه

و در این روزهای بدحالی بشر، روزهای درد و

بیماری های جسمی و روحی و رجز و بلاء...

از تو می خواهیم آقا جان، برایمان دعا کنی...

اجازه بدهید پناهنده شویم به شما...

السلام علیک ایها العَلَم المنصوب

و العِلْم المصبوب

و الغوث و الرحمه الواسعه وعدا غیر مکذوب (زیارت

آل یاسین)





حسینی، ما را دریاب...

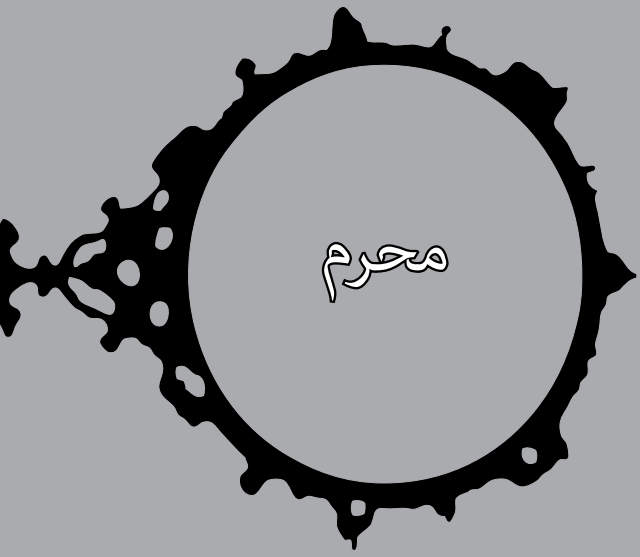
آقا جان، جامعه ما را قرآنی و توحیدی و ولایی کن...

آقا جان، ما را برای ظهور هرچه سریعتر خودتان آماده

فرما...

آمین...







جان گرفته، قطع کرده‌ای

اما اگر توبه را عقب بیندازی و ظن داشته باشی که
هروقت بخواهی می‌توانی، باشد فردا! شاید تا آن وقت
وجودت خفه شده باشد و راهی و باری به سوی توبه
پیدا نکنی... اگرچه درب توبه همیشه باز است...

جناب حر کسی است که برای تمام بشریت تا
آخرالزمان حرف دارد و آن این است که «إنا لله و إنا
إليه راجعون» زمان و مکان ندارد همیشه راه بازگشت
هست...

حتی اگر راه را بر ولی خدا بسته باشی...

خدای ذوالجلال و الإکرام که همواره اکرام و تکریم
انسان را می‌خواهد، تا آخرین لحظه عمر، این راه را
بازگذاشته است

برخلاف شیطان که همیشه ذلت و خواری را برای
انسان خواسته، همواره او را از توبه مأیوس می‌کند
و گناهانش را در لحظه تصمیم بر توبه، بزرگ جلوه
می‌دهد و راهها را بسته...

به هوش باشیم که از آغوش کرامت خدا که همیشه به
رویمان باز است غافل نشویم...



محرم-۱

کشاورز زمین را برای کشت آماده می‌کند و دانه
می‌کارد...

با اولین آب، علف‌های هرز موجود در خاک بیدار شده
و سر در می‌آورند.

اگر موقع‌شناس باشد و حواس جمع، همان ساعات
اول که کوچکنند و ضعیف، جمعشان می‌کند و از ریشه
ساقط...

اما خدا نکند دوسه روزی حواسش به زمین نباشد؛
چنان رشد می‌کنند و ریشه می‌دوانند که زراعت اصلی
را زیر دست و پایشان خفه می‌کنند و تمام زحمات او را
بر باد می‌دهند...

و اکنون آن زمین را زمینه وجود خودت ببین...

با هرگناهی اگر توبه کردی، ریشه علف هرزی را که



یاد حادثه کربلا و آنچه بر سر اهل بیت پیامبر آمد جان
را به لب می‌رساند...
صدای سینه‌زدن‌ها را می‌شنوی...

چه قدر شبیه صدای قبلی است...
آخر این صدا هم از همان جنس است...
حسین علیه السلام، وارث ابراهیم علیه السلام است و بت شکن...
و سینه‌زن حسین با کوبیدن به سینه و وجود خود،
بت شکنی حسین علیه السلام را در کالبدش شاهد است...
حال هر بتی که باشد: مقام و موقعیت و نام و تشخص
و ...

بت «خود» یا بت «دنیا دوستی» یا بت «مقام و میز» یا
بت «شهوت» یا بت‌های کوچکتر و بزرگتر...

اگر به بت شکنی حسین علیه السلام مطمئن باشی به مدد الهی
و دستی که با محبت و عشق به حسین علیه السلام در این
شب و روزها بالا و پایین می‌رود می‌توانی از بت‌های
وجودت رهایی یابی...
حسین علیه السلام وارث ابراهیم بت شکن است... و چه
ورثه‌ای بهتر از حسین علیه السلام



محرم-۲

می‌شنوی!
صدای شکستن بت‌ها می‌آید...
صدای تبر ابراهیم علیه السلام که بر پیکره شرک و بت پرستی
در تمام تاریخ می‌کوبد...
و بت‌ها را می‌بینی که یک‌به‌یک فرو می‌افتند و تکه‌تکه
می‌شوند...
بت‌هایی که هر کدام برای دوستدارانشان نماد قدرتی
پوشالی بودند...
بت‌هایی که با دست‌های خودشان ساخته بودند پس در
وجودشان هم خانه داشتند...

و باز بشنو!
محرم است...





است، امر گویند...

قاعدهٔ امر که نظام غیبی عالم است «کن فیکون»

است...

پس مقام «امر» مقام ایجاد بی‌زمان و مجرد است که

چون فرماید «شو»، می‌شود...

آیه می‌گوید: امامان را آوردیم که «بهدون بأمرنا» به امر

ما هدایت کنند یعنی از طریق ارتباط غیبی با جان شما،

با یک اراده، شما را هدایت می‌مایند.



از طریق قلب آماده می‌توان به کمک امام به عالم «امر»

راه پیدا کرد و امام با هدایت «امری» خود، همین

امروز هم قلب‌ها را هدایت می‌کند.

و اینگونه است که حسین علیه السلام برای همهٔ انسان‌هایی که

قلب‌شان را متوجه آن حضرت کنند مصباح الهدی و

سفینه النجاة است.

کتاب «راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه»، استاد

اصغر طاهرزاده

خداوند در سورهٔ مبارکهٔ انبیاء می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ
فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا
عَابِدِينَ﴾ (۷۳)

ما فرزندان ابراهیم علیه السلام را امام قرار دادیم که به «امر» ما

هدایت کنند و به آنها فعل خیر و اقامهٔ صلاة و ایتای

زکات را وحی کردیم و

«امر» جنبهٔ غیبی هر کار است...

یک «امر» داریم و یک «خلق»

نظام این دنیا را که با تدریج و زمان همراه است، نظام

خلق گویند و نظام ملائکه را که فوق زمان و حرکت



رذایل بر آنها حاکم نمی‌برد، ممکن نبود حکومتها -
 ولو فاسد باشند؛ ولو بی‌دین و جائر باشند - بتوانند
 مردم را به ایجاد چنان فاجعه عظیمی؛ یعنی کشتن پسر
 پیغمبر و پسر فاطمه زهرا سلامالله علیها وادار کنند.
 مگر این شوخی است؟!
 یک ملت، وقتی منشأ همه مفساد خواهد شد که
 اخلاق او خراب شود.

این را امام سجاد علیه السلام، در چهره جامعه اسلامی تفحص
 کرد، و کمر بست به اینکه این چهره را از این زشتی
 پاک کند و اخلاق را نیکو گرداند.
 لذا، دعای «مکارم الاخلاق» دعاست؛ اما درس است.
 «صحیفه سجادیه» دعاست؛ اما درس است.
 من به شما جوانان توصیه می‌کنم که بروید «صحیفه
 سجادیه» را بخوانید و در آن تدبّر کنید.

مقام معظم رهبری



امام سجاد به تعلیم و تغییر اخلاق فاسد در جامعه
 اسلامی کمر بست.

چرا؟

چون طبق تحلیل آن امام بزرگوار، بخش مهمی از
 مشکلات اساسی دنیای اسلام که به فاجعه کربلا
 انجامید، ناشی از انحطاط و فساد اخلاق مردم بود.
 اگر مردم از اخلاق اسلامی برخوردار بودند، یزید و
 ابن‌زیاد و عمر سعد و دیگران نمی‌توانستند آن فاجعه را
 بیافرینند.

اگر مردم آنطور پست نشده بودند، آنطور به خاک
 نچسبیده بودند، آنطور از آرمانها دور نشده بودند و





درخواست می‌کردند که دعا کند عامل اضطرار از بین
برود...

و چون بلا می‌رفت با دعای پیامبر، دوباره سر در
گریبان روزمرگی و بت‌پرستی می‌بردند..

و حالا ما...

در این زمانه آخر الزمان...

مضطر چه چیزهایی هستیم؟...

آیا اضطراری به امام و بودنِ امام و آمدن امام حس
می‌کنیم؟!



اینکه مضطر چه باشی خیلی توفیر می‌کند!

مثلاً برادران یوسف علیه السلام مضطر گندم و غله بودند.

آمدند، گرفتند و راضی و خوشحال رفتند...

اما بنیامین فقط مضطر برادر بود. لذا بهانه‌ای جور شد

و نزد برادر ماند...

او با بار گندم و غله آرام می‌گرفت، او فقط نزد یوسف

آرام و قرار داشت...

این است تفاوت اینکه مضطر چه باشی...

یا قوم بنی اسرائیل و فرعونیان، چون بلایی می‌آمد

مضطر می‌شدند و نزد پیامبر خدا می‌رفتند و از او

یا فقط اضطرارِ حاجاتمان را داریم، اضطرار بهبود وضع
اقتصادی و معیشتی‌مان یا اضطرار رفتن بیماری کرونا و
زدن واکسن و دوره‌می‌های دوباره‌یمان!...

و در این روز واپسین عاشورا دیدیم که یاران و اصحاب

ابا عبد الله الحسین علیه السلام که چه زیبا فقط مضطر امام

بودند، فقط دل در گرو عشق او داشتند و دنیای بدون

امام را لحظه‌ای نمی‌خواستند...

ما هم برای منتظر واقعی شدن باید مضطر امام

شویم...

امام، آب حیات است. اگر تشنه‌ی او شویم حتماً در ما

حیاتی جدید می‌جوشد...



و دوشنبه...

و دوشنبه ای که شما به آن اشاره می کنید روز رحلت

پیامبر عظیم الشان اسلام و سالروز نحس سقیفه

است...

ریشه امام گُشی سالها قبل از واقعه کربلا در سقیفه بنیان

نهاده شد به وسیله کسانی که دنیا و مقام پرستی شان

چشمانشان را کور و دلهایشان را قفل زده بود...

آنها که یک امر قدسی و آسمانی را تبدیل به یک امر

معمولی و دنیایی کردند...

آنجایی که خلقی را از هدایت و رحمت الهی و برکات

آسمانها و زمین محروم کردند...

و چه دوشنبه ای بود آن دوشنبه...

و اکنون ما مییم و دوشنبه ها و جمعه ها...

دوشنبه های دور از ولایت و امامت و معنویت،

دوشنبه هایی که تمام مشکلات را با مادیات و صرفاً

چشم دنیایی می بیند و راه حل می دهد...

یا جمعه هایی سرشار از معنویت و امام و توسل و

ولایت و البته همراه جهاد و کار و تلاش...

کشتی نجات اباعبدالله الحسین علیه السلام در صحرای دنیا،



محرم-۶

زیب جان!

شنیدیم که بالای سر بدن تکه تکه شده برادرتان

جمله ای فرمودید که در آن جایگاه تاریخی کربلا

مشهود است...

خطاب به برادر عرض کردید:

يٰأَبِي، المَقْتُولُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ، أَوِ الْاِثْنَيْنِ؟

پدرم فدایت، تو کشته روز جمعه ای یا روز دوشنبه؟

و ما روزها را شمردیم و در تاریخ نگاهی کردیم...

و دیدیم که عاشورای سال ۶۱ هجری جمعه بوده نه

دوشنبه!



ندای «هل من ناصر ینصرنی» بلند کرده است...

آیا می‌شنوی؟...

برداشتی از مطالب کتاب «راز شادی امام حسین علیه السلام»

در قتلگاه»، استاد اصغر طاهر زاده



آقا جان!

در دو جا از زیارت عاشورا «قدم صدق» می‌خواهم...

و ان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا و الآخرة...

و ثبت لی قدم صدق عندک مع الحسین و اصحاب

الحسین....

یعنی می‌خواهم با شما و اصحاب و یاران شما، در دنیا

و آخرت هم مقصد شوم...

یعنی در کنار شما با تمام صدق و صفا استوار بمانم....

و در قرآن چه زیبا فرموده:

... (و بَشِّرِ الدِّینَ آمَنُوا أَن لَّهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ)...

﴿یونس، ۲﴾



خدایا!

زیارت عاشورا چه جرأتی به انسان می‌دهد که چنین
آرزوی بزرگی را بر زبان می‌راند و چه امیدی ایجاد
می‌کند!

باید در خود بیندیشم...

باید مقصدهای زندگی‌ام را با مقصد یاران شما
بسنجم...

باید برخیزم...

باید خودم را در این روزها محک بزنم....

باید با امام و یارانش در بزنگاه‌های حرف و عمل
درآیم، حرف‌ها و باورها و قصدها و عزم‌ها را بشنوم و
ببینم و خودم را محک بزنم....

شب عاشورا نزدیک است...

قاسم علیه السلام مرگ و زندگی را چگونه می‌دید و من چگونه؟
زهیر و حبیب و سعید و جنیب و جون به چه
می‌اندیشیدند و چه مقصدی را برای خود طراحی کرده
بودند؟ و من در چه حال و اندیشه‌ای هستم؟

باورهای زندگی من که قصد و مقصد و عزم می‌سازد
بر چه پایه‌هایی استوار است؟ و باورهای آنها چه بود و
چه کرد؟

وای اگر بفهمم دنیای بدون حسین علیه السلام چه قدر تنگ و
پوچ است و این فراز دعا چه طلب بزرگی است...
وای اگر بفهمم که با حسین علیه السلام بودن و با اصحاب او
بودن یعنی چه؟



و فرزندان امام صادق علیه السلام این سه حرف عین و باء و دال را برایمان معنا کردند که:

کلمه عبد از سه حرف "ع - ب - د" تشکیل شده است. "عین" کنایه از علم و یقین و معرفت بنده نسبت به خداوند متعال است...

و "باء" اشاره‌ای به بینونت و جدایی و دوری او از غیر حق تعالی است.

حرف "دال" دلالتی است بر دُئو و نزدیکی و تقرب بنده به پروردگار بزرگ، بدون هیچ حجاب و واسطه.

عبد که بشوی در مدرسهٔ شبانه‌روزی‌ای ثبت نام می‌شوی که رسول و ائمهٔ معصومین، معلمین آن هستند و از جهالت‌ها خارج می‌شوی... و چون به این معرفت دست یافتی به باء بینونیت می‌رسی یعنی از همه خلق دور می‌شوی و به حق می‌پیوندی ... و چون به دال عبد رسیدی یعنی به قرب و نزدیکی می‌رسی...



محرم-۸

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین ...

آقا جان! اگر فقط به این یک سلام باریابیم...

اگر جزء فرزندان شما شویم...

اگر شما پدری کنید برایمان...

دیگر چه می‌خواهیم....

پدری که همه‌جا در عالم تکوین و تشریح حرفش را می‌خرند...

پدری که هیچگاه فرزندانش را فراموش نمی‌کند...

اما این شرط دارد...

آقا جان شرط آن «عبدشدن» ماست؛ بنده‌شدن ما...





آنوقت عبدی! و در ذیل پدری حضرت امام حسین علیه السلام
قرار می‌گیری....

آقا جان ما را در این عبدبودن موفق کن تا در زمره
فرزندان شما درآییم و دست پدری بر سر ما بکشید...



خاستگاه اشکِ ما برای امام حسین علیه السلام چند منشأ
دارد...

گاهی گریهٔ توبه و پشیمانی از گناه می‌کنیم که خوب
است اما هنوز تا امام فاصله دارد...

گاهی گریهٔ حاجت است...

گاهی گریهٔ همدردی و تسلی خاطر با امام حسین علیه السلام
است...

هم‌زادپنداری و دلسوزی که برای هر انسان آزاده‌ای این
اشک جاری می‌شود زیرا امام قتیل العبرات است...



این گریه‌ها خوبند اما کافی نیستند زیرا به خاستگاه
اصلی‌شان نرسیده‌اند...

در حالیکه گریه‌ای که در موردش فرموده شده:

قال الامام الصادق عليه السلام:

من بکی او أبکی او تباکی علی الحسین عليه السلام وجبت له
الجنه،

گریه انتقام و عبرت است...

کسی که به این سطح گریه بر امام می‌رسد دیگر ظلم

در این عالم را بر نمی‌تابد ...

نه خود ظلم می‌کند و نه اجازه می‌دهد به کسی ظلم
شود...

او به دنبال مجازات همه کسانی است که خطِ ظلم را

در عالم دنبال می‌کنند ...

این گریه است که در انسان حرکت و قیام می‌آفریند و او

را از سستی و سکون رهایی می‌بخشد...

این گریه است که عشق به انجام عمل صالح و خوب را

به وجود می‌آورد...

این گریه است که انسان را از گناه و ظلم و دنیاپرستی

نجات می‌دهد و او را در خیمه امام جای می‌دهد...

سطح و خاستگاه گریه و اشک‌مان را بالا ببریم و به تراز

حضرت نزدیک کنیم...



محرم-۱۰

ماه محرم ماه پر رمز و رازی است که پر است از

اشارت‌ها و لطافت‌ها و نکته‌ها و کلیدها و سرنخ‌ها...

اینقدر زیبایی در این ماه جلوه‌گر است که یارای

پرداختن به تمام جزئیات آن نیست...

کشتی نجات این ماه آنقدر پر دستگیره است و اینقدر

اسباب نجات بر این کشتی آویخته است که حد و

نصاب ندارد...

باید در این ماه و در این دهه اول با خودمان،

تعلقاتمان، مشغله‌هایمان کنار بیاییم...

باید به معیت امام برسیم...





است...

کوچکترین امر و بهانه کافی است برای سوارشدن ما در
این کشتی...

گاهی یک پرده اشک از روی معرفت، یک ذکر، یک
یاد، یک دل لرزیدن...
لحظات مفارقت از دنیا را در این روزها دریابیم...

عظمت کشتی نجات اباعبدالله علیه السلام در اسرع و
اوسع بودن آن است...

جا نمائیم...

باید طوری رشد کنیم که در شب عاشورا همگی در
چادر امام حضور داشته باشیم...

در رفتار و حالات اهل بیت و اصحاب سید الشهدا
تدبر کنیم...
تا به «قدم صدق» آنها باریابیم...

معیت با امام حسین علیه السلام در یاری امام عصر متجلی
می‌شود...

دنیا ما را صدپاره کرده که فرصت برای انجام کارهای
حضرت نداریم...

آنچه ما را از اولیای الهی دور کرده گرایش صرف
به سمت دنیا و پستی است؛ لذت‌های زودگذر و
رنگارنگ دنیایی...

آنچه ما را از آل الله دور نگه‌داشته حب به دنیا و نفس
پرستی است...

باید خودمان را در این ماه درمان کنیم...

کشتی اباعبدالله علیه السلام تمام دستگیره‌هایش همیشه آماده



گویی نهری از شراب طهور برایت آماده کرده‌اند تا
توبه کنی و غسل کنی تا لایق شوی به ماه ذی الحجه
درآیی...

ماه درک ولایت...

ماه قربانی...

قربانی منیتزها...

ماه تلبیه و لبیک...

ماه دوری از رنگ‌ها و ننگ‌ها...

ماه رنگ و صبغۀ الهی گرفتن...

ماه نمازهای «واعدنا»...

ماه قربان و غدیر و مباحله...

ماه نزول سورۀ انسان...

گویی این ماه می‌خواهد آدم‌هایی را به تو معرفی کند...

اهل بیت را...

علی و فاطمه و حسن و حسین را... (علیه السلام)

گویی می‌خواهد خودت را در آیینۀ ایشان به تو نشان

دهد...

گویی می‌خواهد بگوید هدف از حج و طواف و کعبه

رفتنت را...

گویی می‌خواهد بگوید که قرار است شبیه چه کسانی

شوی...



محرم-۱۱

ذی القعدة، ذی الحجه و مُحَرَّم...

ماه‌های حرام پشت سر هم...

جنگ با دیگران ممنوع...

نوبت خودآگاهی و خدا آگاهی و معرفت...

نوبت سیر و سلوک و قیام و حرکت...

دقت کرده‌ای این سه ماه چقدر باشکوهند؟

و چه سیر زیبایی دارند...

و انسان مدهوش می‌شود کنار اینهمه شگفتی و چینش

باشکوه!

از ذی القعدة ماه عشق و دلدادگی و زیارت می‌گذری؛





نکند یک محرم بر تو گذشته باشد و تو امام خواه نشده
باشی!

آیا ندای هل من ناصر ینصرنی امام زمانت را

می شنوی؟

آیا بعد از هر اشک بر حسین برای ظهور فرزندش

مهدی دعا کردی..

آیا شنیدی که امام حسین در راه کربلا فرمود خون من

از جوشش نمی ایستد مگر زمان ظهور...

آیا کلام امام محمد باقر را شنیدی که فرمود چون در

روز عاشورا به هم رسیدید برای تسلیت چنین بگویید:

خداوند اجر ما را به سبب مصیبتی که از حسین به ما

رسیده بزرگ گرداند و ما و شما را از کسانی قرار دهد

که در کنار ولیّ دم او، امام مهدی از خاندان محمّد

ﷺ، به خونخواهی او بر می خیزند.



اربعين



طواف کردن...

قربانی کردن...

احرام پوشیدن...

عرفه‌ای شدن...

شعور یافتن...

آماده‌شدن برای حضور در چادر امام زمان...

اکنون تو! که می‌خواهی اربعینی شوی...

حواست هست؟

کوله‌ات را بسته‌ای؟

خودشناسی و خداشناسی عرفات را برداشته‌ای؟

لباس احرامت را پوشیده‌ای؟

حرام و حلال و مکروه و مستحب‌ها را شعور یافته‌ای؟

منیت‌ها را سر بریده‌ای؟

تقصیرها را به گردن گرفته‌ای؟

از چشمه غدیر نوشیده‌ای؟

با ولایت هم‌پیمان شده‌ای؟

تهِ خواهسته‌ها و حاجاتت را با خواسته‌ها و

دغدغه‌های امام تنظیم کرده‌ای؟

قرض‌ها و بدهی‌هایت را پرداخت کرده‌ای؟

دل‌گرویی‌هایت را آزاد کرده‌ای؟

راستی حواست هست می‌خواهی پا در جای پای زینب

و امام سجاد علیه السلام و همراهانشان بگذاری...



اربعین-۱

و تو ای حاجی ذی الحجه گذرانده...

ای تو از چشمه غدیر و مباحله نوشیده...

ای تو حدیث کساء و آیه تطهیر و ولایت شنیده و

خوانده...

ای تو هل اتی و سوره انسان شنیده...

و ای تو محرم دیده و عاشورا گذرانده...

ای تو از ابالفضل و اکبر و قاسم و سعید و جون و ...

خوانده...

ای تو ابن زیاد و ابن سعد و حرمله فراوان دیده...

و ای تو از رشادت و شجاعت ارواح آزاد در بند اسارت

شنیده...

اکنون آماده اربعینی شدن هستی؟

سعی کردن...



همان‌ها که اولین توجه‌شان به حلال و حرام خدا بوده
 است...
 همان‌ها که شعار و شعور را هردو با هم داشته‌اند...
 همان‌ها که رفتار و کلام و منششان فریاد می‌زد ایمان و
 تقوا و حسینی‌بودنشان را...
 همان‌ها که همز و لمز و تحقیر در کارشان نبود...
 بزرگی و کرامت و عزت نفس و پاکی و طراوت و
 مسلمانی از مرام و کلامشان به مشام می‌رسید...
 برای خوب اربعینی‌شدن قلبش باید خوب حج را و
 عرفه و قربان و غدیر و هل اتی و تطهیر و حدیث کساء
 و محرم و عاشورا و ... را فهمیده باشی...
 تو چه می‌کنی ای پا در وادی اربعین گذارده؟
 چه می‌کنی در صف غذا و تلاش برای پیدا کردن محل
 خواب و ارتباط با دیگران و نگاه به خدام و موکب‌ها و
 ...
 آیا نگاهت سراسر کرامت و عزت و پاکی هست یا نه؟
 حواست هست که آمده‌ای تمدن اسلامی را به رخ همه
 جهانیان بکشی...
 آمده‌ای بگویی که مسلمان با مسلمان برادر است به هر
 رنگ و زبان و لهجه‌ای که باشد...
 حواست هست که سوره هل اتی برای تو نازل شده



است...
 اوج کمال یک انسان...
 که در حال نیاز به دیگران می‌بخشد... و در عین حال
 منتهی هم نمی‌گذارد و فقط وجه الله را در نظر دارد...
 حواست باشد حاجی اربعینی!
 اینهمه راه آمده‌ای...
 از ابتدای تاریخ...
 خلقت آدم و سجده فرشتگان بر انسان کامل را مرور
 کرده‌ای...
 موانع و مفسد راه را دیده‌ای که تلاش کرد در تو تمایلی
 برای گوساله‌پرست شدن ایجاد کند...
 خانواده آسمانی‌ات را شناخته‌ای در ذی الحجه و
 تک‌تک روزها و لحظه‌هایش...
 از محرم و عاشورا عبور کرده‌ای و سرانجام آنان که
 نخواستند آسمانی باشند و به دنیا چسبیدند و امام را
 تنها گذاردند را دیده‌ای...
 تو راه درازی آمده‌ای...
 نکند کوله‌ات را جا گذاشته باشی...
 نکند فراموشی به سراغت بیاید...
 نکند امام تو را فرابخواند و تو فرصت بخواهی و
 بروی تا دل خوش‌گنک های حقیر زندگی مادیات را





سروسامان دهی...

دغدغه امام، جاری شدن توحید در سراسر عالم

است...

دغدغه امام، نجات دنیا از بی‌خدایی است...

تو که پا در این راه گذاشته‌ای!

دغدغه‌هایت را سروسامان بده...

با امامت هم‌هدف و هم‌مسیر و همراه شو...

اربعینی! قدم در راه بگذار...

مهدی فاطمه 7 نظاره‌گر توست...

تدبیر در

زیارتنامه

اربعین

(تصمیم های

اربعینی)



اربعین-۲ 

دقت کرده‌اید اگر مقاصد الهی را از کارهایمان حذف
کنیم زندگی ما به زندگی حیوان و نبات نزدیک
می‌شود...

بخورد که...

بنوشد که...

نماز بخواند که...

روزه بگیرد که...

مسواک بزند که...

ورزش کند که...

هر جوابی که در قسمت نقطه‌چین بیاید مقصد آن کار
از نظر ماست...

خب هرچه مقصد متعالی‌تر و بالاتر باشد درجهٔ حیات
ما به حیات انسانی نزدیک‌تر است...



انجام نشده است...

زیارت هم مثل تمام کارهای دیگر مقصد و مقاصد

دارد...

زیارت می‌رویم که...

کربلا می‌رویم که...

حرم امام رضا می‌رویم که....

جواب‌ها معمولاً متفاوت است....

که... سفری کرده باشیم

که... همه بگویند فلانی کربلا یا مشهد رفته

که... معرفت امام پیدا کنیم

که... شبیه امام شویم

که... حاجت بخواهیم

که... به دیدار انسان کامل درآییم و غایت خودمان را

بینیم

که... گناهانمان پاک شود

که...

حالا متوجه شدید چه قدر مقاصد هرکار مهم هستند و

باید درباره‌اش فکر کرد و آن را به سمت مقاصد بالاتر و

انسانی‌تر پیش برد...

اصلاً مقصد کار است که به کار اعتبار می‌بخشد...

زیارت اربعین هم چه از راه دور و چه از راه نزدیک

مقاصدی دارد که اگر آن مقاصد تأمین نشود انگار



چهل روز خودت و اعمالت را صاف و خالص به خدا
عرضه کنی...

و فقط خدا می‌داند رموز عدد چهل را...

چهل، عدد تثبیت است
و خدا با اربعین می‌خواهد پیام قیام امام حسین علیه السلام و
عاشورا را برای تمام زمان‌ها و مکان‌ها تثبیت کند...

و این یعنی اگرچه کربلا و حادثه عاشورا فقط یکبار
اتفاق افتاده اما پیام آن تا ابد باقی می‌ماند...
یادت هست دهه اول ذی الحجه و نماز واعدنا و اینکه
اگر از امام و جانشین رسول پیروی نکنی می‌شوی
گوساله‌پرست و این مرز زمان و مکان ندارد...
مراقب باش از اربعین جا نمانی...
حواست باشد که اربعین حادثه‌ای تصادفی نیست،
خداوند خودش این مسیر و این فاصله‌ها و این ایام الله
را طراحی کرده است.
پس بیا تا برویم...
بیا تا با پای دل برویم...



اربعین-۳

و اربعین...

و عدد چهل...

و چهل روز بعد از عاشورا...

و تو می‌دانی که چه رازها و سرها در عدد چهل نهفته
است؟

لااقل شنیده‌ای...

چهل روز برای هر کار کوچک، آن را درونت تثبیت
می‌کند...

چهل حدیث یاد بگیری...

چهل دعای عهد بخوانی...





اربعین-۴

و اکنون من در مقابل زیارت‌نامه‌ای باشکوه ایستاده‌ام...
 منشوری از عشق و عهد و پیمان و تصمیم...
 و من که ادعای پیروی از امام را دارم! چون توصیفش
 کنم و سلامش دهم با صفاتی بی‌نظیر به این معنی
 است که باید خودم هم در راه به‌دست آوردن این
 صفات گام بردارم
 باید شبیه امام شوم...
 در این فراز تصمیم می‌گیرم من هم ولی خدا، حبیب
 خدا، خلیل خدا، نجیب و صفی خدا باشم...
 و برای اینکه در این راه قدم بردارم اول باید بدانم این
 صفات و ویژگی‌ها یعنی چه؟
 ولی خدا کسی است که شریعت و وحی الهی به وسیله
 او جریان می‌یابد...

السَّلَامُ عَلَىٰ وَرَثَةِ اللَّهِ وَحَبِيبِهِ،
 السَّلَامُ عَلَىٰ خَلِيلِ اللَّهِ وَنَجِيبِهِ،
 السَّلَامُ عَلَىٰ صَفِيِّ اللَّهِ وَابْنِ صَفِيِّهِ،
 السَّلَامُ عَلَىٰ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ،
 السَّلَامُ عَلَىٰ أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ وَقَتِيلِ الْعَبْرَاتِ.



پس من هم تصمیم می‌گیرم که زندگی‌ام پر از باید و
 نبایدهای الهی باشد...
 اولیای الهی را دیده‌ای؟
 یا وصفشان را شنیده‌ای؟
 مثل آیت الله بهجت و قاضی و امام خمینی و ...

حرفشان، عمل شان، تأییدشان، تکذیبشان همه و همه
 انسان را به یاد وحی و دستورات الهی می‌اندازد؛ چنان
 که معبری برای بایسته‌های الهی شده‌اند...

من چه طور؟ سبک زندگی‌ام؟ نوع سخن‌گفتم؟
 گوش‌کردنی‌هایم؟ دیدنی‌هایم؟ تأییدهایم؟ لایک و
 هورا کشیدن‌هایم؟ تکذیب‌ها و دشمنی‌هایم؟...
 آیا بویی از وحی و خدا و قرآن می‌دهد؟
 تو که به امامی که حد بالای ولی خدا بودن است سلام
 می‌دهی...
 سلام می‌دهی که چه بشود؟...
 مقصدها یادت هست؟...

سلام می‌دهی که بگویی من هم پیرو شمایم من هم
 دوست دارم و تصمیم دارم شبیه شما باشم...
 من هم تصمیم می‌گیرم در حد و توانم که کم هم
 نیست ولی خدا شوم...



اربعین-۵

فراز اول: تصمیم برای ولی خدا، حبیب و خلیل و نجیب و صفی خدا شدن...

هرچه بگردد در پیشینه اعمال و حرکات یک ربات، چیزی جز انجام یک سری دستور ساده و پیچیده نمی-بینی...

ربات قلبش برای کسی نمی تپد و در تصمیم گیری هایش محبت و عاطفه و مهربانی جایی ندارد...

اما انسان مؤمن با ربات خیلی فرق دارد یعنی باید فرق داشته باشد...

السَّلَامُ عَلَىٰ وَرَىٰ اللَّهِ وَحَبِيبِهِ،
السَّلَامُ عَلَىٰ خَلِيلِ اللَّهِ وَنَجِيبِهِ،
السَّلَامُ عَلَىٰ صَفِيِّ اللَّهِ وَابْنِ صَفِيَّهِ،
السَّلَامُ عَلَىٰ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ،
السَّلَامُ عَلَىٰ أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ وَقَتِيلِ الْعَبْرَاتِ.



محبت و عشق به خدا، در تمام سلول‌های مؤمن جریان دارد و وقتی عملی مثل نماز را انجام می‌دهد صرفاً محدود به چند خم و راست شدن مکانیکی نیست... باید نمازش نماد محبت و عشقش به پروردگار باشد و همینطور بقیه اعمال...

وقتی محبت خدا در دلت جای گرفت بعید است که به دیگران محبت نکنی... اصلاً محبت‌هایت هم شکل می‌گیرد هم جهت و هم فزونی...

آنوقت است که می‌شوی حبیب خدا...

و آنوقت است که سلامت به مولای عشق و محبت، امام حسین علیه السلام مقصددار و بامعنا می‌شود...

و خلیل الله، کسی است که با خدا رمز و راز و نجوا دارد...

و من هم با تقویت قوه الهام در وجودم سعی می‌کنم به سمت خلیل الله شدن حرکت کنم. یعنی به درجه‌ای برسم که خدا به من بگوید چه بکنم و چه نکنم ...

فألهمها فجورها و تقویها

و وقتی این صفات ولی الله شدن، حبیب و خلیل الله شدن را در وجودت زنده کردی و تقویت، آنوقت پیش خدا اعتبار و آبرو کسب می‌کنی و می‌شوی نجیب الله

و صفی الله کسی است که در نعمت و نقتت

(سختی)، شاکر و صابر باشد...

(وَالْمُؤْمِنُونَ بَعَثْتَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) (بخشی از بقره، ۱۷۷)

و تو به حسینی علیه السلام عرض ارادت می‌کنی که در راه

نمایش این صفات انسانی همه وجودش را تقدیم یار کرد...

السلام على الحسين المظلوم الشهيد...

السلام على أسير الكربات و قاتل العبرات...



آیا صرف بیان یک جمله کافی است؟...

یا نه بالاتر است!...

او با این عبارات، یک تصمیم و یک عزم را در وجود خود زنده می‌کند که از این به بعد خودش و سبک زندگی‌اش و رفتارش و افکارش و رُبّش و پیامبرش همه تغییر می‌کند...
درست است؟...

پس چرا ما از کنار این همه «شهادت» دادن‌های باشکوه راحت رد می‌شویم؟...

یکبار از خودمان سؤال کنیم «من شهادت می‌دهم که دیگری چنین صفاتی را دارد.»
خب که چه بشود؟

در حالیکه ما هم باید با این شهادت‌ها در وجودمان تغییری، تصمیمی، عزمی را زنده کنیم...
من شهادت می‌دهم که شما اینطور هستی یعنی من هم باید اینطور باشم...
در فراز دوم این زیارت دوباره ابتدا و انتهای یک مسیر و فرآیند که به شهادت و سعادت منتهی می‌شود ذکر



اربعین-۶

با عبارت «أشهد» «أنی أشهد» در اذان، اقامه و بسیاری از دعاها و زیارت‌ها مواجه هستیم...

مرز بین اسلام و کفر چیست؟
یعنی وقتی یک نفر مسلمان می‌شود از چه مرزی عبور می‌کند...

خب به او گفته می‌شود جملاتی را بگوید:

أشهد أن لا إله إلا الله

و أشهد أنّ محمد رسول الله

خب شهادت می‌دهد...

این شهادت‌دادن چه اتفاقی، چه فرآیندی، چه تغییری در وجود او باید به وجود بیاورد...



می شود:

اگر ولی خدا به ویژگی صفی خدا شدن نرسد در میدان
جهاد و مبارزه و در سختی کم می آورد...
و حسین علیه السلام با نحوه قیام و شهادتش نشان داد که تجلی
کامل ولی الله و ... و صفی الله است...
و معنای صفی الله که یادتان هست کسی که در نعمت
و سختی صابر و شاکر است...

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ وَوَلِيُّكَ وَابْنُ وَوَلِيِّكَ، وَصَفِيُّكَ
وَابْنُ صَفِيِّكَ، الْفَائِزُ بِكَرَامَتِكَ، أَكْرَمَتَهُ
بِالسَّهَادَةِ، وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعَادَةِ، وَاجْتَبَيْتَهُ بِطَيْبِ
الْوِلَادَةِ، وَجَعَلْتَهُ سَيِّدًا مِنَ السَّادَةِ، وَقَائِدًا مِنَ
الْقَادَةِ، وَذَائِدًا مِنَ الذَّادَةِ، وَأَعْطَيْتَهُ مَمْلُوكَاتِ
الْأَنْبِيَاءِ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِنَ
الْأَوْصِيَاءِ، فَأَعِزِّ فِي الدُّعَاءِ، وَمَنْحِ النَّصْحِ.



می‌گیرم برای ایجاد نسل توحیدی و تمدن ساز تلاش
کنم.

چون می‌دانم اگر شرایط قبل از ازدواج، بعد از ازدواج،
قبل و بعد بارداری را فراهم کنم فرزندی خواهم داشت
با صفات بهتر و مستعدتر برای تبدیل شدن به انسانی
توحیدی و مؤمن ...

شاید سؤال شود اینجا همه دست خداست!

اما خدا خود فرموده:

﴿إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ﴾ (محمد، ۷)

من به عنوان یک جوان تصمیم می‌گیرم کسی را
به عنوان همسر برگزینم که به این «طیب ولادت»
بینجامد.

من به عنوان واسطه‌گر ازدواج تصمیم می‌گیرم افراد
طیب را به هم برسانم تا این «طیب ولادت» اتفاق
بیفتد...

الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ
وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ
مُبرءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
(نور، ۲۶)

من به عنوان یک انسان، تصمیم می‌گیرم صفات منفی



اربعین-۷

در فراز دوم زیارت، جمله بسیار مهمی است که
تصمیمات بزرگی را می‌طلبد:

«واجبته بطیب الولادة»

دیوار کج را دیده‌ای؟

یا لاقل ضرب المثلث را شنیده‌ای...

خشت اول چون نهد معمار کج

تا ثریا می رود دیوار کج

در این جمله طیب و پاکي ولادت آقا را شهادت

می‌دهیم...

یعنی من هم در زندگی خود و اطرافیانم تصمیم



خودم مثل بخل و ترس و ... را درمان کنم تا به فرزندم منتقل نشود...

تصمیم می گیرم صفات خوب را در خود شکوفا کنم تا به فرزندم منتقل شود... و البته دعا هم می کنم...

چه تصمیم‌های باشکوهی...

معبری برای موحد شدن...

و این «طیب ولادت» است که فرآیند ولی الله شدن تا صفی الله شدن را امکان‌پذیر می‌کند...

وَبَدَلَ مَهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسْتَ تَقْدِ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ،
 وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ، وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ عَرَّتِهِ الدُّنْيَا،
 وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَذَى، وَشَرَى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ
 الْأَوْكَسِ، وَتَغَطَّرِسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاهُ، وَأَسْخَطَكَ
 وَأَسْخَطَ نَبِيَّكَ وَأَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشُّقَاقِ
 وَالنَّفَاقِ، وَحَمَلَةَ الْأَوْزَارِ الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارِ،
 فَجَاهَدَهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا حَتَّى سَفِكَ فِي
 طَاعَتِكَ دَمَهُ وَأَسْتَبِيحَ حَرِيمَهُ؛ اللَّهُمَّ فَالْعَنَهُمْ
 لَعْنًا وَبِيلاً، وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.



می-آورد...

و اکنون من...

در این اربعین...

تصمیم می‌گیرم که اول خودم و بعد دیگران را از
ضلالت و سرگردانی و گمراهی نجات دهم...

و این تصمیم جهاد می‌خواهد،

شب بیداری می‌خواهد،

روزکاری می‌خواهد...

کم‌خوابی و بی‌خوابی می‌خواهد...

تخصص و علم و مطالعه و تدبر در قرآن و ...

می‌خواهد...

باید یک گوشه کار را بگیرم.

باید در یک کار تخصص پیدا کنم...

اما نه اینکه کارهای به زمین مانده را رها کنم...

تخصص در یک یا دو زمینه در کنار تلاش برای

برداشتن بارهای زمین مانده...

اربعینی شدن تصمیم‌های بزرگ می‌طلبید...

حاج قاسم نمونه خوبی است در جلوی چشم‌آمان...



اربعین-۸

فراز سوم زیارت با این عبارت باشکوه شروع می‌شود:
و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حيرة
الضلالة...

در این فراز خطاب به خداوند شهادت می‌دهیم که
مولایمان امام حسین علیه السلام برای اینکه بندگان تو را از
جهالت و ضلالت و سرگردانی نجات دهد جانش را
فدا کرد...

و من می‌دانم جهالت‌ها، به سال ۶۱ هجری محدود
نمی‌شود...

چه جهالت‌ها و ضلالت‌هایی که همین امروز در ما
و جامعه ما و دنیای ما قلب امام زمان علیه السلام را به درد



که خود، جلوۀ این فراز زیارتِ اربعین در روزگار ماست

اربعین-۹ 

در فراز سوم تصویر دیگری برای ما به نمایش گذارده
می‌شود که اگر برای رفع ضلالت و گمراهی و
سرگردانی مردم تلاش نکنیم چه کسانی بر جامعه
مسلط می‌شوند...

در این فراز مقابله کنندگان با حضرت معرفی می‌شوند
که مانند فرعون از اینکه مردم از استضعاف فکری و
جهالت بیرون بیایند ترس دارند...

اینها کسانی هستند دنیادوست و هوی‌پرست که در
غیبت عقل و فهم و تفکر بندگان خدا به ایجاد «شقاق و
نفاق» در جامعه می‌پردازند تا بتوانند سرمایه‌های مادی
و معنوی مردم را به یغما ببرند...



پس چاره‌ای نیست که برای رفع جهالت‌ها و ضلالت‌ها
جهاد کنیم و در این راه «صابراً مُحْتَسِباً» باشیم... یعنی
مقاوم و دارای حساب و کتاب و برنامه.

فَجَاهِدْهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا حَتَّىٰ سُفِكَ فِي طَاعَتِكَ
دَمُهُ وَاسْتُبِيحَ حَرِيمُهُ

مانند حضرت که در این راه نه تنها خودش را داد که
حریمش را نیز شکستند...

من چه قدر در این راه مایه و آبرو و وقت و بی‌خوابی
و... می‌گذارم؟

که اگر آرزوی شهادت داری، باید شهید زندگی کنی...

وَبَدَلَ مَهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَقْدِعَ عِبَادَكَ مِنَ الْجِهَالَةِ،
وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ، وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ غَرَّتِهِ الدُّنْيَا،
وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَذَى الْأَذَى، وَشَرَىٰ آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ
الْأَوْكَسِ، وَتَغَطَّرَسَ وَتَرَدَّىٰ فِي هَوَاهُ، وَأَسْخَطَكَ
وَأَسْخَطَ نَبِيَّكَ وَأَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّقَاقِ
وَالنَّفَاقِ، وَحَمَلَةَ الْأَوْزَارِ الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارِ،
فَجَاهِدْهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا حَتَّىٰ سُفِكَ فِي
طَاعَتِكَ دَمُهُ وَاسْتُبِيحَ حَرِيمُهُ؛ اللَّهُمَّ فَالْعَنُهُمْ
لَعْنًا وَبِيلاً، وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.



السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ،
 أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ،
 عِشْتَ سَعِيداً، وَمَضَيْتَ حَمِيداً، وَمُتَّ فَقِيداً،
 مَظْلُوماً شَهِيداً،
 وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِرٌ مَا وَعَدَكَ، وَمُهْلِكٌ مَنْ
 خَذَلَكَ، وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَكَ،
 وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ
 حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ
 ظَلَمَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ.

اربعین-۱۰

در فراز چهارم این زیارت نامه باشکوه شهادت می‌دهیم
 که حضرت امین الله هستند...

و من تصمیم می‌گیرم که به پیروی از ایشان «امین الله»
 باشم...

وقتی کلمه امین را می‌شنوم فوراً صفت امانت‌داری در
 ذهنم تداعی می‌شود...

امانت‌دار و امین چه خصوصیتی دارد؟

اول اینکه پذیرا و قبول‌کننده امانت است...

یعنی امین الله کسی است که گوش شنوایی برای وحی





و اوامر الهی داشته باشد...

دوم بدون کم و زیاد امانت را برگرداند...

یعنی امین الله کسی است که زبانش گویا به وحی

الهی و عملش مطابق آن باشد...

و بین حرف تا عملش فاصله نباشد...

حالا دوست داری تو هم «امین الله» باشی؟...

پس باید این ویژگی‌ها را در خودت زنده کنی...

پذیرنده خوب امانت‌های الهی و پس‌دهنده خوب

امانت‌های الهی...

حالا امانت‌های الهی تا دلت بخواهد زیادند:

وحی، قرآن

اعضا و جوارح و قلب و گوش و چشم و زبان

مسئولیت‌ها

فرزند

نعمت‌ها

عمر

و...

خدا نکند اربعین بیاید و ما تغییری نکنیم!



السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ،
 أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ، عِشْتَ سَعِيداً،
 وَمَضَيْتَ حَمِيداً، وَمُتَّ فَقِيداً، مَظْلُوماً شَهِيداً،
 وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِزُ مَا وَعَدَكَ، وَمُهْلِكُ مَنْ،
 وَمُعَذِّبُ مَنْ قَتَلَكَ،
 وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ،
 وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ
 قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ
 بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ.

اربعین- ۱۱ 

أشهد أنك وفيت بعهد الله

و باز شهادتی دیگر...

و تصمیمی دیگر...

شهادت می‌دهم که آقا امام حسین علیه السلام وفادار به

عهدهای الهی بودند...

و این شهادت تصمیم دیگری را در وجودم می‌رویاند

که عهدپذیر باشم و به عهدهای الهی وفادار بمانم...

و بزرگترین عهد الهی عهد الست است که خداوند

خود از من گرفته است که جز او را نپرستم و جز او رب

و خدایی نپذیرم...

و افسوس که غفلت‌ها و هوی و هوس‌ها نمی‌گذارد که

قوه عهدم فعال باشد و این بال پروازم را زخمی و فشل



میکنند....

وفاداری حضرت به حدی بود که هیچ یک از انبیا
الهی به این درجه نرسیدند او در راه خدا تا بذل جان
مقاومت کرد...

قوهٔ عهد در انسان قوه‌ای است که خلاف قوهٔ نسیان او
عمل می‌کند و توجه نفس را بطور واضح و آشکاری
فعال می‌کند...

فرض کنید بچهٔ کوچکی دارید که مثلاً خرما برایش
بد است و به او می‌گویید نخورد... اما او نمی‌تواند
مقاومت کند و می‌خورد...
اما اگر به او بگویید اگر می‌خواهی پارک ببرمت از این
نخور...
او هر وقت که دست به طرف خرما برد یاد این جملهٔ
شما می‌افتد...

این می‌شود فعال کردن قوهٔ عهد...
به خاطر هدفی که دارد یعنی رفتن به پارک، توجه
درونی‌اش روشن می‌شود...

کاش ما هم مثل این بچه شویم و چراغ توجه درونیمان



روشن باشد تا تاریکی‌های غفلت برود و روشنی وفا به
عهدهای الهی در وجودمان نور بیفشاند...
و شهدا نمونه‌ای از وفاداران به عهدهای الهی بودند...



اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي وَلِيُّ لِمَنْ وَالَاهُ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ
عَادَاهُ، يَا أُمَّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ
كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَالْأَرْحَامِ
الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُتَجَسَّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَجْسَاهَا، وَلَمْ
تُلْبَسْكَ الْمُدْهَمَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ
دَعَائِمِ الدِّينِ وَأَرْكَانِ الْمُسْلِمِينَ، وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنِينَ،
وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهَادِي
الْمَهْدِيُّ؛

اربعین- ۱۲

در فراز پنجم خدا را شاهد می‌گیرم که
اللهم إني أشهدك
دو تا کار مهم را انجام دهم:
أنتي ولي لمن والاه

یکی اینکه با هر کاری و هر کسی که در جهت محبت
اباعبدالله باشد دوست باشم...

وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُ
و مهم تر اینکه با هر چه بدی و مخالف آقا در وجودم و
در بیرون وجودم هست مخالفت کنم...

و این یعنی تمام حب و بغض هایم را حسین علیه السلام جهت



بدهد...

هرکاری که می خواهم انجام دهم

هر حرفی بزنم

هر نگاهی بکنم

هر چیزی بشنوم

هر محبتی بکنم

هر نفرت و دشمنی داشته باشم

و...

یک راهنما و یک جهت داشته باشم...

حواسم باشد که امام حسینی که عاشقش هستم...

امام حسینی که اینقدر برای پیاده روی اربعینش اشتیاق

دارم با اعمال و رفتار و گفتار من موافق است یا خیر...

و این صراطی است که اباعبدالله الحسین علیه السلام معرفی

کرده است...

و کشتی نجاتی است که هرکس سوار شود به سعادت

رسیده است.



اربعین-۱۳

در فراز پنجم چند تصمیم دیگر هم می گیرم

وقتی شهادت می دهم که «إِنَّكَ كُنْتَ نَوْرًا فِي الْأَصْلَابِ

الشامخه و الأرحام المطهره»...

تصمیم می گیرم که من هم معبرخوبی برای نسل آینده

باشم...

و شرایط «طیب ولادت» را فراهم کنم.

وقتی شهادت می دهم که:

«لم تنجسك الجاهلية بانجاسها»

که هیچ جاهلیتی تو را آلوده نکرد...





من هم سعی می‌کنم و تصمیم می‌گیرم جهالت‌ها را
از خودم و اطرافیانم دور کنم...

«و لم تلبسك المدلهمات من ثيابها»
من هم پیرو هوای نفس نخواهم بود...

وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأُمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَأَعْلَامُ
الْهُدَى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا،
وَأَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ، وَبِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَائِعِ دِينِي،
وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي، وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلْمٌ، وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ
مُتَّبِعٌ، وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى أَذْنَهُ لَكُمْ، فَمَعَكُمْ
مَعَكُمْ لَامَعَ عَدُوُّكُمْ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَعَلَى
أَرْوَاحِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ، وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ، وَظَاهِرِكُمْ
وَبَاطِنِكُمْ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

و چون شهادت می‌دهم که «أشهد انك من دعائم
الدين و ارکان المسلمین و معقل المومنین»
یعنی من در این دنیا یله و تنها رها نشده‌ام من آقایی
دارم که راست‌کننده ستون‌های دین است و اگر انحرافی
بوجود آید آن را از بین می‌برد و محل رجوع و عقل
مومنین است...

و من تصمیم می‌گیرم ولایت‌مدار باشم و با ولایت
مداری مشق ظهور کنم...
تصمیم می‌گیرم که جمع‌گرا باشم و از مدیر و فرمانده
اطاعت کنم هرچند نظرش را نپسندم...



و برای همه عمرم...

تصمیم گرفتم که در تمام صفات و ویژگیهای آقا پا
جای پای ایشان بگذارم و شیعه واقعی باشم...
که همین تصمیم و عزم هم مرا بزرگ می‌کند و ایمان
جدیدی در من می‌رویاند...

در مسیر ولی خدا تا صفی خدا شدن...
در تلاش برای گسترش «طیب ولادت» فرزندان خود و
خانواده و جامعه‌ام...
در رفع جهالت‌ها و سرگردانیهای خودم و دیگران
در امین‌الله شدن و وفادار شدن به عهدهای الهی
در مجاهده و تلاش در راه خدا تا پای جان
در دشمنی با مخالفهای حضرت در وجودم و خارج آن
در ولایتمداری و بودن در جمع‌های مومنانه
در بر و تقی و رضی و زکی و هادی و مهدی شدن
که نیکوکار باشم، صفات خدا را در زندگی‌ام جاری
کنم، راضی به خواست خدا و مطابق فطرت باشم و
ناپاکی‌ها را از خود دور کنم و جلودار راه هدایت و
کمک‌کننده جریان هدایت باشم...

یا امام حسین! اربعینت را در تمام زندگی‌هایمان جریان

اربعین-۱۴



اربعین!

آمدی و رفتی اما من می‌خواهم قبل و بعد اربعینم با هم
تفاوت داشته باشد...

مگر نه این است که عدد چهل عدد تثبیت است و
اربعین‌ها بر من گذشته و عشق به امام حسین و مراسم
در دل من تثبیت شده است...
و تثبیت عمل می‌خواهد...

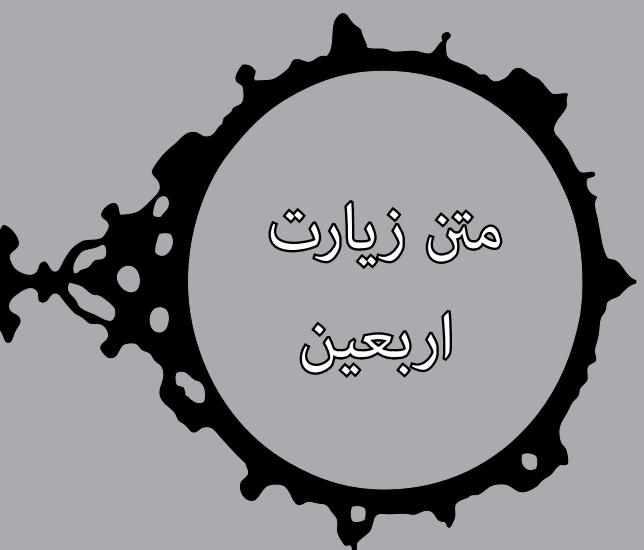
زیارت اربعین خواندم و تصمیم‌ها و عزم‌هایی در خود
شکوفا کردم...

تا شب قدر اربعین، ذخیره‌ای شود برای یک سال دیگرم
تا محرم...



بده تا با اربعین به تمدن اسلامی و به ظهور برسیم...

آقا جان! ما را اربعینی و امام زمانی کن...



متن زیارت
اربعین

السَّلَامُ عَلَىٰ وَلىِّ اللَّهِ وَحَبِيبِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ خَليلِ اللَّهِ
 وَنَجِيبِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ صَفِيِّ اللَّهِ وَابْنِ صَفِيهِ السَّلَامُ
 عَلَىٰ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَىٰ أُسَيرِ
 الْكُرْبَاتِ وَقَتيلِ الْعَبْرَاتِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلىُّكَ
 وَابْنُ وَلىِّكَ وَصَفِيُّكَ وَابْنُ صَفِيِّكَ الْفَائِزُ بِكَرَامَتِكَ
 أَكْرَمَتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَحَبْوَتُهُ بِالسَّعَادَةِ وَاجْتِنَابَتُهُ
 بِطيبِ الْوِلَادَةِ وَجَعَلْتَهُ سَيِّدًا مِنَ السَّادَةِ وَقَائِدًا مِنَ
 الْقَادَةِ وَذَائِدًا مِنَ الذَّادَةِ وَأَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ
 وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَىٰ خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فَأَعْذِرْ فِي
 الدُّعَاءِ وَمَنْحِ التُّصْحِحِ وَبِذَلِّ مُهْجَتِهِ فِيكَ لَيْسَتْ تَقْدَرُ
 عِبَادَتِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ
 مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَذْنَىٰ وَشَرَىٰ
 آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ وَتَغَطَّرَسَ وَتَرَدَّىٰ فِي هَوَاهُ
 وَأَسْخَطَكَ وَأَسْخَطَ نَبِيِّكَ، وَأَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ
 الشَّقَاقِ وَالنَّفَاقِ وَحَمَلَةَ الْأَوْزَارِ الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارِ
 [لِلنَّارِ] فَجَاهَدْهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا حَتَّىٰ سُفِكَ
 فِي طَاعَتِكَ دَمُهُ وَاسْتُبِيحَ حَرِيمُهُ اللَّهُمَّ فَالْعَنُهُمْ
 لَعْنًا وَيْلًا وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ
 أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ عِشْتِ سَعِيدًا وَ
 مَضَيْتِ حَمِيدًا وَمُتَّ فَقِيدًا مَظْلُومًا شَهِيدًا وَأَشْهَدُ



أَنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ مَّا وَعَدَكَ وَمُهْلِكٌ مَّنْ خَذَلَكَ وَمُعَذِّبٌ
 مَّنْ قَتَلَكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَجَاهَدْتَ
 فِي سَبِيلِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَلَعَنَ اللَّهُ مَن قَتَلَكَ وَلَعَنَ
 اللَّهُ مَن ظَلَمَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ
 بِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي وَلِيُّ لِمَنْ وَالَاهُ وَعَدُوُّ
 لِمَنْ عَادَاهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهَدُ
 أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ
 الْمُطَهَّرَةِ [الطَّاهِرَةِ] لَمْ تُنْجَسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَبْجَاسِهَا
 وَلَمْ تُلْبَسْكَ الْمُدْلَهَمَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ
 دَعَائِمِ الدِّينِ وَأَرْكَانِ الْمُسْلِمِينَ وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهَادِي
 الْمَهْدِيُّ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى
 وَأَعْلَامُ الْهُدَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ
 الدُّنْيَا وَأَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِأَيَابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ
 دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَائِمٌ وَأَمْرِي
 لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ
 فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى
 أَرْوَاحِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ [أَجْسَامِكُمْ] وَشَاهِدِكُمْ وَ
 غَائِبِكُمْ وَظَاهِرِكُمْ وَبَاطِنِكُمْ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.